

"انتخابات" مجلس و تحسن نمایندگان!

سرمقاله

"رد صلاحیت افرادی که در دوره های قبل صلاحیتشان به وسیله همین شورای نگهبان تایید شده بود و همگی پای بندیشان را به "اسلام" و "قانون اساسی" و "ولایت فقیه" به اثبات رسانده اند به آشکاری نشان میدهد که سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی تا چه حد غیردمکراتیک است که حتی تحمل بسیاری از عناصر "خودی" را نیز ندارد. اینکه شورای نگهبان می تواند این سیاست را پیگیرانه به پیش ببرد و یا متحصنین با توجه به شرایط کنونی و توازن قوای موجود او را به برخی عقب نشینی ها وادار نماید تغییری در ماهیت چنین اقدامی نمی دهد. رویداد های اخیر تنها بیانگر این هستند که مراکز تصمیم گیری در جمهوری اسلامی هر جا که منافعشان ایجاب کند حتی از رد "صلاحیت" "خودی های" امتحان پس داده نیز دریغ نمی ورزند. اما از این مساله که بگذریم طرفداران گرم کردن تنور انتخابات می کوشند تا با توسل به چنین اقدامات و با تکیه بر چنین "تحصنی" مردم را فریب داده و آنها را نهایتا به شرکت در نمایش انتخاباتی دور هفتم مجلس تشویق نمایند."

صفحه ۲

مرگ بر رژیم سلطنتی

۲۶ دیماه ۱۳۸۲، بیست و پنجمین سالروز فرار شاه، این سگ زنجیری امپریالیسم که در نتیجه مبارزات دلاورانه خلق های قهرمان مجبور به هزیمت از ایران شد، بر کارگران و زحمتکشانش مبارز گرامی باد!

فرار مفتضحانه شاه و پرتاب رژیم سلطنتی و ننگین دودمان او به زباله دان تاریخ توسط توده های بپاخاسته نشان داد که دیکتاتوری های ضد خلقی، هر چند که در سرکوب و غارت توده ها قدر قدرتی کنند، سرانجام در مقابل خشم و نفرت و اراده مبارزاتی توده های بپاخاسته مجبور به تسلیمند و در برابر قدرت لایزال جنبش توده ها، آنان را هیچ راه گریزی نیست. گرچه با فرار خائفانه شاه و با به گور سپاردن سلطنت ننگین پهلوی توسط توده های مبارز، امپریالیست ها رژیم را بر سر کار گمارده اند که جز خلف برحق رژیم شاه نیست، اما همین تجربه نشانه داد که امپریالیست ها و رژیم های مزدوری چون رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی در مقابل طغیان جنبش و انقلاب توده ها جز بهره های کاغذی ای بیش نیستند و سرانجام پیروزی از آن خلق ها و شکست و ننگ ابدی از آن دشمنان خلق است.

در این شماره می خوانید:

جمهوری "مطلوب" تلاشی دیگر برای حفظ نظام جهنمی موجود! ... ۳

گزارش نشست عمومی تشکیلاتی سازمان ۶

مصاحبه با یکی از

بازماندگان کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ ۷

شعری از ع. شفق ۱۱

هژمونی ایالات متحده: افت مستمر، مخاطره دایمی ۱۲

ستون آزاد ۱۳

سکوت دولت آمریکا

در رابطه با گروه های تروریستی آمریکا ۱۵

چرا رژیم های سرمایه داری در سرتاسر

جهان به کاهش خدمات اجتماعی دست می زنند؟ ۱۶

مارکسیسم به زبان مارکس (۸) ۲۲

"انتخابات" مجلس و تحسن نمایندگان!

جناح بندی های مختلف جمهوری اسلامی با سرمایه گذاری روی نفرت مردم از امثال خامنه ای و رفسنجانی و جنتی و ترساندن مردم از "پیروزی" چنین افرادی در انتخابات ، آنها را به شرکت در نمایشات انتخاباتی تحریک کنند؟

اما واقعیت این است که چنین تبلیغاتی فاقد هر گونه مبنای واقعی است. چرا که در سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی، پیروزی یا شکست جناح های درونی رژیم اساسا بر مبنای میزان شرکت مردم در انتخابات معین نمی شود. خود همین اقدام شورای نگهبان و

هیات های نظارتی اش که هر که را که بخواهند رد صلاحیت می کنند نشان می دهد که شرکت و یا عدم شرکت مردم در نتایج چنین نمایش مسخره ای تاثیری نداشته و ندارد. واقعیت این است که زیر سلطه دیکتاتوری حاکم ، رأی مردم فاقد ارزش بوده و رژیم تنها جهت نمایش دادن

"مشروعیت" و "پایگاه مردمی" خود به نمایش آن نیازمند است. درست به همین خاطر است که حکومت به هر وسیله ای متوسل می شود تا توده ها را به شرکت در انتخابات تحریک کند. در حالیکه تجربه شکست رژیم در انتخابات شوراها بار دیگر به روشنی نشان داد که بهترین وسیله مقابله با انتخابات رژیم همانا امتناع وسیع از شرکت در نمایشات انتخاباتی و نشان دادن عدم مشروعیت و مقبولیت توده ای آن به تمامی جهانیان می باشد. امری که بدون شک روند سرنگونی این رژیم ددمنش را تسهیل خواهد نمود.

تشویق نمایند. در حالی که مردم ما به عینه می بینند که اولاً این نمایندگان زمانی به تحسن مبادرت کردند که شورای نگهبان منافع شخصی خودشان را مورد تعرض قرار داده و به قول معروف پا روی دم خودشان گذارده است و صلاحیت خودشان را مورد سوال قرار داده است. در ثانی مردم به درستی می گویند که مگر پیروزی جناح "اصلاح طلب" در انتخابات دور قبل مجلس به کدام یک از مطالبات آنها تحقق بخشیده است که اکنون "رد صلاحیت" نمایندگان آن جناح مانع تحقق آن مطالبات گردد؟ اتفاقاً کارگران و زحمتکشان ما به خوبی به یاد دارند

"واقعیت این است که زیر سلطه دیکتاتوری حاکم ، رأی مردم فاقد ارزش بوده و رژیم تنها جهت نمایش دادن "مشروعیت" و "پایگاه مردمی" خود به نمایش آن نیازمند است. درست به همین خاطر است که حکومت به هر وسیله ای متوسل می شود تا توده ها را به شرکت در انتخابات تحریک کند. در حالیکه تجربه شکست رژیم در انتخابات شوراها بار دیگر به روشنی نشان داد که بهترین وسیله مقابله با انتخابات رژیم همانا امتناع وسیع از شرکت در نمایشات انتخاباتی و نشان دادن عدم مشروعیت و مقبولیت توده ای آن به تمامی جهانیان می باشد. امری که بدون شک روند سرنگونی این رژیم ددمنش را تسهیل خواهد نمود."

که یکسری از ضدکارگری ترین و ارتجاعی ترین قوانین در طول عمر همین مجلس ششم که به اصطلاح اصلاح طلبان در آن دست بالا را داشتند به تصویب رسیده است. از سوی دیگر تجربه ۲۵ سال سلطه شوم جمهوری اسلامی که به ادعای رهبران رژیم ۲۴ به اصطلاح انتخابات در آن برگزار شده است به آشکاری ثابت نموده است که سردمداران رژیم هیچ گونه ارزشی برای رأی و نظر مردم قائل نبوده و نیستند. بواقع در شرائطی که استبداد و خفقان حاکم امکان بروز اراده آزادانه توده ها را در جریان نمایشات انتخاباتی از آنها سلب نموده ، چگونه می توان دلایل و استدلالاتی را باور نمود که می کوشند فریبکارانه جهت تشویق مردم به شرکت در اختلافات

پس از اینکه شورای نگهبان رژیم، صلاحیت تعداد قابل توجهی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی که خود را کاندید شرکت در انتخابات دور هفتم مجلس (این انتخابات قرار است در اسفند ماه امسال برگزار شود) کرده بودند را رد نمود، این نمایندگان که اکثراً به جناح "اصلاح طلب" وابسته می باشند، به عنوان اعتراض به "رد صلاحیت" خود توسط شورای نگهبان در مجلس دست به تحسن زدند.

رد صلاحیت افرادی که در دوره های قبل صلاحیتشان به وسیله همین شورای نگهبان تایید شده بود و همگی پای بندیشان را به "اسلام" و "قانون اساسی" و "ولایت فقیه" به اثبات رسانده اند به آشکاری نشان میدهد که سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی تا چه حد غیردمکراتیک است که

حتی تحمل بسیاری از عناصر "خودی" را نیز ندارد. اینکه شورای نگهبان می تواند این سیاست را پیگیرانه به پیش ببرد و یا متحصنین با توجه به شرائط کنونی و توازن قوای موجود او را به برخی عقب نشینی ها وادار نمایند تغییری در ماهیت چنین اقدامی نمی دهد. رویداد های اخیر تنها بیانگر این هستند که مراکز تصمیم گیری در جمهوری اسلامی هر جا که منافعشان ایجاب کند حتی از رد "صلاحیت" "خودی های" امتحان پس داده نیز دریغ نمی ورزند. اما از این مساله که بگذریم طرفداران گرم کردن تنور انتخابات می کوشند تا با توسل به چنین اقدامات و با تکیه بر چنین "تحصنی" مردم را فریب داده و آنها را نهایتاً به شرکت در نمایش انتخاباتی دور هفتم مجلس

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

جمهوری "مطلوب" تلاشی دیگر برای حفظ نظام جهانی موجود!

اشرف دهقانی

"انتخابات در جمهوری اسلامی کماکان انتخاب از میان انتصاب شده ها است. انتخابات در این نظام، هیچگاه آزاد و دموکراتیک نبوده و اکنون نیز نیست. قیودات قانونی رژیم و تکلمه آن، یعنی رفتارهای فرا قانونی ارگان های انتصابی ولایت فقیه، از همان ابتدای عمر این نظام بر حلقه "خودی" و "غیر خودی" استوار بوده و به دلیل خصلت ایدئولوژیک روحانیت حاکم، حلقه "خودی ها" نیز همواره تنگتر شده است."

آنچه در بالا خواندید، سخنان یک نیروی سیاسی چپ نیست. حتی این، سخنان متعلق به یک نیروی سیاسی غیرچپ که به هر حال مسایلی جامعه را تا آنجا که می تواند با واقع بینی بررسی می کند، نیز نمی باشد. اینها اظهارات اخیر یک جریان سیاسی ضدانقلابی است. جریانی که دشمنی خود را با کارگران و زحمتکشان رنجیده جامعه ما، بارها و بارها به اثبات رسانده است. سخنان فوق از بیانیه هیأت سیاسی سازمان فدائیان (اکثریت) در رابطه با "انتخابات" مجلس هفتم بر گرفته شده است! چرا و چطور شده که این جریان سیاسی که به هنگام شعبده بازی مکارانه رژیم در جریان انتصاب خاتمی به مقام ریاست جمهوری، برای دموکراتیک جلوه دادن آن به اصطلاح انتخابات، به هر دروغی متوسل شد، امروز مطرح می کند که "انتخابات در این نظام هیچگاه دموکراتیک نبوده"؟! چرا و چطور شده است که "اکثریت" که دیروز به همراه دیگر نیروهای مرتجع جامعه در جانداختن این توهم فریبکارانه که گویا خاتمی با رأی مردم رئیس جمهور شد، از هیچ دغلبازی و تلاش های ریاکارانه باز نماند، امروز چنان سخنانی بر زبان می راند و آشکارا می گوید که "هر انتخاباتی در جمهوری اسلامی یک تجلی آشکار نقض فاحش حقوق بشر در کشور ماست."؟! آیا می توان این ابرازات را جدی تلقی نمود؟ پاسخ این است که نه، "اکثریت" کماکان استوار(!) بر مواضع ارتجاعی همیشگی خود ایستاده است. او در رابطه با به اصطلاح انتخابات ۲ خرداد توضیح می دهد که آن را باید یک استثنا، در "روش عمل مرسوم جمهوری اسلامی" تلقی کرد (البته بدون اینکه قادر باشد توضیح دهد که چطور شد که رژیم، یا جناح *سلط و دارای قدرت اصلی در جمهوری اسلامی*، از "روش عمل مرسوم" خود در آن زمان چشم پوشید و اگر پراتیک معیار حقیقت است مگر خاتمی در عمل ثابت نکرد که وی اتفاقاً با پی گیری همه روش ها و اعمال رژیم در حق توده های تحت ستم ایران، جز برای حفظ و تقویت کل رژیم جمهوری اسلامی بر سر کار گمارده نشده بود!) و با اصرار روی این دروغ که گویا مردم در چند سال گذشته "در جریان یک اقدام حماسی و فراندوم

گونه، مانع از تسخیر مقام ریاست جمهوری و مجلس توسط نورچشمی های ولایت فقیه شدند."!، کماکان به این توهم دامن می زند که گویا مردم ما تحت دیکتاتوری ددمنشانه جمهوری اسلامی می توانند با رفتن به پای صندوق های رأی سرنوشت جامعه را تغییر دهند! با توجه به مطالب فوق باید دید که "اکثریت" چرا در رابطه با "انتخابات" مجلس هفتم چنان سخنانی را ابراز نموده و از آن ابرازات چه قصد تبهکارانه ای را تعقیب می نماید؟! برای این منظور در درجه اول باید به شرایطی توجه نمود که تحت آن، این جریان سیاسی بیانیه فوق الذکر خود را منتشر ساخته است. خواهیم دید که بررسی چرانی موضع فعلی "اکثریت" در رابطه با "انتخابات" مجلس هفتم، حاوی تجربه سیاسی آموزنده ای است.

تجربه همه مبارزات توده ها و انقلابات پیشین در سطح جهان نشان داده است که هر چه مبارزه کارگران و توده های زحمتکش گسترده تر و با رادیکالیسم هر چه بیشتری ادامه یابد، نیروهای بازدارنده انقلاب خواهند کوشید شعارهای پیشین خود را به کناری نهاده و برای عقب نماندن از قافله جنبش توده ها، به طرح شعار های جدید که دارای ظاهر فریبندگی بیشتری است، روی آورند. "اکثریت" امروز با بیانیه اخیر خود مصداق عملی چنان تجربه ای را برای ما یادآوری می کند. در سر تینتر بیانیه هیأت سیاسی "اکثریت" آمده است که "در انتخابات غیر دموکراتیک مجلس هفتم شرکت نکنید." موضع ظاهراً رادیکالی است! اما با توجه به آنچه که در رابطه با تجارب انقلابی در سطح جهان گفته شد، باید دید که اکثریت با دیدن چه شرایط سیاسی در جامعه ایران و با آگاهی به چه جو و فضای در میان مردم، از تحریم "انتخابات" مجلس هفتم سخن می گوید و مهتمتر از آن با طرح چنان شعاری چه مقاصد ارتجاعی را دنبال می کند! برای این منظور لازم نیست عمق بحران سیاسی کنونی در جامعه ایران مورد بررسی قرار گیرد و یا توجه ها را به گستردگی و شدت مبارزات جاری در جامعه، به خصوص مبارزات کارگران که به مثابه انقلابی ترین طبقه در جامعه ما قهرمانان در مقابل سیاست های ضدکارگری دولت خاتمی مبارزه می کنند، جلب نماییم. برای فهم مساله فوق کافی است تا در رابطه با "انتخابات" مذکور، اظهارات مردم در ایران از هر قشر و طبقه ای را در ذهن خود مرور کنیم.

امروز بر همگان روشن است که در رابطه با انتخابات مجلس هفتم، نه فقط کارگران و زحمتکشان و توده های تحت ستم ایران بلکه حتی از میان اقدار و طبقات مرفه و "خودی" ها نیز بسیاری از ضرورت تحریم آن صحبت می کنند. این واقعیت را حتی سران و دست اندرکاران خود رژیم نیز تأیید می کنند. مثلاً تاج زاده، معاون پیشین وزیر کشور خاتمی، از دید خود "دلایل

مخالفان شرکت مردم در انتخابات" را به شرح زیر ارائه کرده است:

۱- مردم نباید در انتخابات شرکت کنند تا حاکمیت یکپارچه شود و محافظه کاران مستقیماً پاسخگوی مردم شوند.

۲- مشکل کشور قانون اساسی است. اول باید قانون عوض شود، سپس انتخابات بر گزار شود.

۳- اصلاحات از درون با شکست مواجه شده است و انتخابات مفید فایده نیست.

۴- از وضعیت کنونی نمی توان جلوتر رفت. وقتی مجلس و دولت و شوراهای در اختیار اصلاح طلبان بود نتوانستند کار مهمی انجام دهند. با این وضعیت چگونه خواهند توانست اقدامات مفیدی انجام دهند، در حالی که فاقد حمایت گسترده مردمی مانند گذشته هستند.

۵- مجلس ششم چه کارکردی داشت که نگران آن باشیم مجلس هفتم در اختیار محافظه کاران قرار گیرد.

۶- بیرون بودن از قدرت اساساً بد نیست. در آن صورت می توانیم ضعف های تنوریک، سازمانی، کادر سازی و برنامه ریزی خود را بر طرف کنیم.

۷- رأی مردم باعث افزایش مشروعیت محافظه کاران یا سیستمی می شود که گروگان آن هاست. اصلاح طلبان عملاً اکسیژن حیات محافظه کاران و دستکش سفید برای مشت آهنین آنان شده اند.

۸- تأثیر رأی منفی مردم در حکومت بیشتر از تأثیر رأی مثبت آنان است. به عبارت دیگر اگر مردم رأی ندهند بهتر می توانند در سرنوشت کشور اثر بگذارند و حکومت را به تکاپو وادارند. پس خوب است که انتخابات تحریم شود.

۹- با وجود نظارت استصوابی، انتخابات آزاد نیست و نباید آن را به رسمیت شناخت و در آن شرکت کرد.

۱۰- مردم دموکراسی، حقوق بشر و آزادی می خواهند نه انتخابات و صندوق رأی.

۱۱- ما با شرکت خود در انتخابات عملاً نقض حقوق بشر را تأیید می کنیم.

۱۲- مردم در این انتخابات شرکت نخواهند کرد. پس بهتر است اصلاح طلبان بر موج عدم مشارکت ملی سوار شوند.

با در نظر گرفتن آنچه در فوق آمد که به هر حال تا حدی بیانگر افکار عمومی مردم در ایران می باشد، به راحتی می توان دریافت که "اکثریت" با مشاهده چه فضای سیاسی تشخیص داده است که از عدم شرکت در "انتخابات" مجلس هفتم، صحبت نماید! او به خوبی به این امر پی برده است که در فضای سیاسی کنونی ایران، دیگر اجرای نقش تشویق گر برای شرکت در "انتخابات" نمی تواند مفید فایده باشد؛ برعکس با ایفای نقش مقابل آن است که ممکن است کلاه ای از آن نمد نصیب او شود. این دلیل همه آن موضع گیری ظاهراً

رادیکال "اکثریت" در رابطه با "انتخابات" مجلس هفتم می باشد. اما موضوع در همین جا پایان نمی یابد. "اکثریت" اگر "انتخابات" را ظاهراً به دلیل غیردموکراتیک بودن آن نفی می کند، به شعار معینی توسل جسته و راه حل ظاهراً جدیدی را در مقابل مردم قرار می دهد.

اکنون سازمان "اکثریت" گویا دریافته است که "مردم سالاری دینی توهم است" (البته بدون اینکه توضیح دهد که چرا تاکنون دچار چنین توهمی بود و چرا به طور جانانه از خاتمی دفاع نمود!) و گویا معتقد شده است که "در چارچوب قانون اساسی موجود و در شرایط پابرجائی ولایت فقیه، منتظر تحول نشستن بیهوده است." نتیجه چنین اظهاراتی روشن است. از نظر جریان سیاسی مذکور "اصل کار آنست که قانون اساسی تغییر کند و بساط ولایت فقیه برچیده شود." به این ترتیب "اکثریت" از "تغییر قدرت" صحبت می کند. به عبارت دیگر حال این جریان به طور خجالتی خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است (در بیانیه مذکور هنوز جرأت بکار بردن کلمه "سرنگونی" را به خود نمی دهد!). آیا این را باید پیشرفتی در مواضع "اکثریت" به حساب آورد؟ با بررسی دو جنبه از مساله می توان دید که چنین نیست. اول اینکه، اگر معیار را خواست و آگاهی توده های میلیونی ایران قرار دهیم، می بینیم که خواست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از همان یکی دو سال پس از استقرار این رژیم در میان اکثریت مردم ایران مطرح بود و سال هاست که آن ها در شهرها و حتی قصبه های کشور، با ریختن به خیابان ها چنین خواستی را فریاد می زنند. اما، امروز طرح شعار سرنگونی یا "تغییر قدرت" از طرف "اکثریت" حتی به معنای جبران عقب ماندگی چندین ساله این جریان سیاسی از توده های مردم نیست. واقعیت این است (و این نکته اصلی است) که بین آنچه "اکثریت" مطرح می کند (چه با در نظر گرفتن دلایلی که باعث طرح چنان شعاری از طرف "اکثریت" شده و چه از نظر محتوا و مضمونی که وی برای این شعار قائل است) و خواست های انقلابی که مردم از شعار سرنگونی جمهوری اسلامی انتظار دارند، تفاوتی فاحش و ماهوی موجود است. در توضیح این امر به جنبه دوم موضوع بپردازیم که بیانگر آنست که طرح شعار "تغییر قدرت" (برچیدن بساط ولایت فقیه و تغییر قانون اساسی)، از طرف "اکثریت" تنها مبین تلاش مذبحانه این جریان در حفظ نظام ضد مردمی موجود با توجه به شکست فضاخت بار پروژه خاتمی می باشد. "مردم سالاری دینی" خاتمی بر آن بود که با اشاعه توهم اصلاحات، نظم ضد خلقی موجود را از تعرض توده های انقلابی مصون داشته و چند صباحی بر عمر آن بیافزاید. اما حال که آن پروژه با رشد و گسترش مبارزات فداکارانه توده های آگاه و انقلابی ایران با شکست قطعی مواجه گشته، "اکثریت" به همراه دیگر نیروهای مرتجع جامعه (چه در ایران و چه در خارج کشور) به تکاپو افتاده اند تا در جهت خدمت به همان قصد ارتجاعی فوق الذکر یعنی حفظ نظم اقتصادی - اجتماعی موجود، توهم دیگری را در میان مردم دامن بزنند. اگر کارگران و زحمتکشان

و دیگر توده های تحت ستم ما در یک کلام خواهان دست یابی به رفاه و آزادی می باشند، "اکثریت" وعده می دهد که این هدف با حذف کلمه "اسلامی" از جمهوری اسلامی و تغییر آن به جمهوری "مطلوب" (در بیانیه از بکارگیری عبارت جمهوری سکولار خودداری شده است!) قابل تحقق است. اما این جمهوری "مطلوب" همانقدر به خاطر فریب توده ها و بازداشتن آن ها از مبارزه برای نابودی نظم ضد خلقی موجود مطرح شده که "مردم سالاری دینی" خاتمی چنین بود و همانقدر توهم است که "مردم سالاری دینی" بود.

جمهوری "مطلوب" چگونه قرار است برای توده های میلیونی کارگر و زحمتکش رفاه بوجود آورد؟ آیا در آن جمهوری "مطلوب" چنان وضعی ایجاد خواهد شد که سود حاصل از فروش نفت، این اصلی ترین منبع درآمد ایران، دیگر به جیب کمپانی های غارتگر خارجی ریخته نشده و صرف خدمات اجتماعی برای مردم شود؟! آیا در آن جمهوری قرار است که دست شرکت های امپریالیستی از معادن و جنگل های کشور ما کوتاه شود؟ آیا قرار است به استثمار وحشیانه (به معنی واقعی کلمه) کارگران ایران توسط سرمایه داران (چه خارجی و چه ایرانی) خاتمه داده شود؟ و ... و ... برآستی این جمهوری "مطلوب" با چه اقدامات اقتصادی به یکی از اصلی ترین خواست های اکثریت مردم ما یعنی تأمین رفاه برای آنان پاسخ خواهد گفت؟ و اگر این جمهوری قرار نیست تغییری در شرایط اقتصادی توده ها بوجود بیاورد و در نتیجه بیکاری و فقر و فاقه وحشتناک گسترده کنونی کماکان ادامه خواهد یافت و فساد، رشوه خواری، فحشاء، دزدی و غیره که امروز در جامعه ایران بیداد می کند، همچنان پابرجا خواهد ماند، آنوقت چه فرقی بین جمهوری "مطلوب" اکثریت و امثالهم با جمهوری "غیرمطلوب" کنونی یعنی جمهوری اسلامی وجود دارد؟

یکی دیگر از خواست های اساسی توده های میلیونی ایران آزادی است. مردم ما خواهان آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی ایجاد تشکل، حزب، آزادی عقیده از جمله آزادی داشتن یا نداشتن دین و غیره می باشند. جمهوری "مطلوب"، ریاکارانه وعده برآورده کردن چنین خواست هائی را می دهد بدون اینکه کمترین تضمینی برای وعده های خود قائل شود، درست به گونه ای که خمینی پیش از قرار گرفتن در مسند قدرت وعده می داد ولی نمی گفت که از نظر او ضمانت اجرایی آن وعده ها چیست و چه شرایط اقتصادی - اجتماعی می تواند بقای چنان آزادی هائی را تضمین کند! "اکثریت" در مورد ضرورت "تغییر" نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران، که تماماً در جهت تأمین منافع سرمایه داران وابسته و اربابان امپریالیست آن ها بر پا گشته، کلمه ای نیز بر زبان نمی آورد. اما مگر منظور از برقراری آزادی در جامعه این نیست که توده ها بتوانند از آن در جهت منافع خود استفاده نمایند؟! بنابراین باید دید که امروز وجود چه نظم اقتصادی در جامعه ایران مانع از تأمین منافع توده های رنج دیده ماست و چه کسانی مخالف آزادی مردم بوده و از برقراری دیکتاتوری

در جامعه ما نفع می برند؟ این ها همان امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته ایران می باشند که از طریق سیستم اقتصادی موجود، خون توده های ما را در شیشه کرده و از امکان برقراری آزادی های سیاسی و اجتماعی در ایران به نفع اکثریت جامعه جلوگیری می نمایند. بنابراین جمهوری "مطلوب" چگونه ممکن است ضمن حفظ سیستم سرمایه داری وابسته در ایران و در نتیجه، در شرایطی که امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته شریان های اقتصادی کشور را در دست دارند، برای ستمدیگان ایران آزادی به ارمغان آورد؟

وجود دموکراسی نیم بند در کشورهای پیشرفته صنعتی معمولاً این توهم را در میان برخی ایجاد نموده است که گویا در ایران نیز می توان با وجود سیستم سرمایه داری حاکم به همان حد از دموکراسی و یا حتی کمتر از آن دست یافت. ولی چنین نیست. سیستم اقتصادی حاکم بر ایران، سیستم سرمایه داری وابسته است. این نظام به گونه ای است که در آن استثمار و غارت ثروت های کشور با بیرحمی و شدت هر چه تاملتر ادامه دارد. از این رو در این نظام تضاد بین منافع اکثریت توده های مردم با طبقه حاکم چنان است که تنها با اعمال شدیدترین دیکتاتوری ها می توان توده ها را کنترل نموده و نظام را حفظ نمود. جمهوری "مطلوب" به توده های تحت ستم ما وعده آزادی می دهد ولی از آنجا که قرار است نظم اقتصادی - اجتماعی ظالمانه فعلی همچنان پابرجا بماند، در آن جمهوری نیز توده ها در اولین حرکت برای تأمین منافع عادلانه و برحق شان، خود را با ارتش و دیگر نیروهای مسلحی مواجه خواهند دید که وظیفه دارند نظم اقتصادی - اجتماعی موجود را حفظ و از هرگونه اخلال در تأمین منافع امپریالیست ها و سرمایه داران جلوگیری نمایند. در این صورت مسلم است که برای ستمدیگان دیگر چندان مهم نیست که چنان سرکوبی با نام جمهوری "مطلوب"، جمهوری سکولار، جمهوری دموکراتیک اسلامی، جمهوری (بدون پسوندد) و یا جمهوری اسلامی انجام شود!

به طور خلاصه باید گفت که "اکثریت" با طرح به اصطلاح راه حل جمهوری "مطلوب" خود پس از شکست قطعی پروژه خاتمی، جز در جهت پیشبرد وظیفه ارتجاعی همیشگی خود که همانا کور کردن آگاهی مردم و خاک پاشیدن به چشم آن هاست، حرکت نمی کند. طرح شعار تغییر قانون اساسی و حذف ولایت فقیه از جمهوری اسلامی که امروز نه فقط از طرف "اکثریت" و همپالکی هایش بلکه گاه از زبان "معصومان خرده بورژوا" هم شنیده میشود (کسانی که همیشه خود را به گونه ای اسیر تبلیغات طبقه حاکم می سازند)، تنها در خدمت باز داشتن توده ها از مبارزه انقلابی در جهت سرنگونی کامل رژیم جمهوری اسلامی همراه با همه دم و دستگاه های دولتی (ارتش و کلیه نیروهای نظامی مدافع نظم ضد خلقی حاکم، زندان ها و بوروکراسی مسلط در قالب انواع و اقسام وزارت خانه ها و غیره که امکان بقاء به رژیم های دیکتاتور می دهد) قرار دارد.

در خاتمه به این نیز بپردازیم که جمهوری "مطلوب" قرار است در چه پروسه ای تحقق یابد؟ این

اتفاقاً تحركات اخیر از طرف نیروهای سیاسی مختلف و ارائه طرح‌هایی مبنی بر جمهوری خواهی و رفراندوم نیز از وجود شرایط ویژه در ایران حکایت می‌کند. در چنین شرایطی باید با هشجاری نه فقط اقدامات و طرح‌های این نیروها را مورد توجه قرار داده و در صورت لزوم به افشای آن‌ها بپردازیم بلکه باید بکوشیم در وجه اثباتی، اکثریت‌یوی که به طور واقعی در خدمت تأمین منافع کارگران و زحمتکشان و دیگر توده‌های تحت ستم ایران قرار دارد را با جزئیات هر چه بیشتری برای مردم توضیح دهیم و از این طریق با ارتقاء آگاهی سیاسی آنان مانع از آن شویم که دشمنان توده‌ها و یا حتی نیروهای سیاسی کوتاه بین بتوانند براضی مردم تحت ستم ما را گمراه ساخته و در دام فریبکاری‌های خود اسیر سازند.

توده‌های تحت ستم ایران را یک پارچه در مقابل حاکمیت قرار داده است. شش سال پیش، خاتمی با وعده اصلاحات و برقراری حکومت قانون و غیره موفق شد تا حدی شرایط انفجاری در جامعه را تعدیل نماید. اما در واقعیت امر هیچ یک از مسایلی که باعث ایجاد چنان شرایط انفجاری شده بود، حل و یا تعدیل نشدند. برعکس همه آن مسایل اقتصادی و اجتماعی با شدت هر چه بیشتری نیز مطرح اند. این وضع در شرایطی است که طشت رسوائی خاتمی از بام افتاده و حتی "خودی"‌ها نیز با اعتراف به شکست "اصلاحات"، از ضرورت "راه حل"‌های جدید صحبت کرده و عملاً دست به کار شده اند. همین واقعیت خود بیانگر آنست که جامعه ایران امروز آستان حوادث جدیدی است.

پروسه از نظر "اکثریت"، "رفراندوم مستقیم" می‌باشد. یعنی "رفراندوم برای تغییر قانون اساسی"، "تا تحول معطوف به تغییر قدرت در شکل مسالمت آمیز صورت گیرد". بیانیه هیات سیاسی "اکثریت" که در ابتدا مطرح کرد که "انتخابات" در جمهوری اسلامی هیچگاه آزاد و دموکراتیک نبوده و اکنون نیز نیست" در همین جا نشان می‌دهد که این واقعیت در نزد وی از هیچ اصلاتی برخوردار نبوده است و او آن سخنان را صرفاً برای جلب توجه و فریب مردم زده است. "اکثریت" ظاهراً اذعان می‌کند که رژیم جمهوری اسلامی به مردم اجازه نمی‌دهد که به طور آزاد و دموکراتیک برای مجلس اسلامی خود نمایندگانی انتخاب کنند، آنگاه این را عملی و امکان پذیر جلوه می‌دهد که رژیم به مردم اجازه دهد که "اساساً حکومت را به رأی بگذارند". چه خواب شیرینی!! مردم دسته دسته و مسلماً با هیجان به پای صندوق‌های رأی می‌روند تا خواست و تصمیم خود را اعلام کنند: "جمهوری اسلامی آری یا نه". درست مثل ۲۵ سال پیش که دست اندرکاران مکار جمهوری اسلامی برای مشروعیت بخشیدن به رژیم خود (از آنجا که خود بهتر می‌دانستند که نه با خواست آگاهانه توده‌ها بلکه توسط امپریالیست‌ها بر سر کار آمده اند) با روش کاملاً ضددموکراتیک، جمهوری اسلامی را به رفراندوم گذاشته و اعلام کردند که ۹۹٪ به آن‌ها رأی مثبت داده اند. ولی اینبار گویا قرار است که رأی "نه" مردم از صندوق‌ها بیرون بیاید. به این ترتیب مردم، شب با خیال راحت خواهند خوابید و فردا که از خواب برخیزند خواهند دید که با رأی آن‌ها جمهوری اسلامی ناپدید شده و جای آن را جمهوری "مطلوب" گرفته است. "نوع حکومت" که "موضوع رأی ملت بود" از نظر هیات سیاسی "اکثریت" به این صورت به خوبی و خوشی در شکل کاملاً مسالمت آمیز تعیین می‌شود. مسلماً لازم نیست توضیح داده شود که چه توهم ارزان و آبی پایه شعار رفراندوم این‌ها را می‌سازد. اما در همین جا حتماً لازم است که بار دیگر تأکید کنیم که نه جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ به خاطر رأی توده‌ها بر مسند قدرت قرار گرفت و نه خاتمی با رأی آن‌ها رئیس جمهور شد (خاتمی در واقع حاصل سازش و زد و بند های پشت پرده فیما بین بالا ترین مقامات حکومتی بود؛ همچنانکه اعمال او نیز همین را گواهی می‌دهد). حاکمیت ۲۵ ساله این حکومت با همه جنایات بیشرمانه اش و با همه آزادی کشی‌های وحشیانه اش آشکارا مبین آنست که رأی مردم هیچگاه - بدون هیچ استثنائی- کمترین اهمیتی برای این رژیم نداشته است. این موضوعی است که باید در مقابل توهم پراکنی‌های "اکثریت" و همپالگی‌هایش مورد تأکید قرار بگیرد.

امروز شرایط ویژه‌ای در جامعه ایران حاکم است. رشد شدید بیکاری و گسترش فقر و فلاکت همراه با شدت یابی ناامنی و نابسامانی‌های مختلف اجتماعی از یک طرف و اعمال شدیدترین دیکتاتوری‌ها و سرکوب و تسلط فضای رعب و وحشت در جامعه از طرف دیگر تضادهای طبقاتی را با شدت هر چه بیشتری رشد داده و

انتخابات دور هفتم مجلس شورای اسلامی را تحریم کنید!

کارگران و توده‌های ستمدیده ایران!



با نزدیک شدن زمان برگزاری دور هفتم انتخابات شورای اسلامی، سردمداران جمهوری اسلامی در تلاش برای گرم نگاه داشتن تئور انتخابات، به صور مختلف می‌کوشند مردم را تشویق به شرکت در این انتخابات نمایند. این امر به خصوص پس از شکست خفت بار رژیم در جریان انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا در ۹ اسفند ماه سال گذشته برای آن‌ها از اهمیت زیادی برخوردار است. چرا که عدم شرکت وسیع مردم در آن انتخابات به قول برخی از دست اندرکاران جمهوری اسلامی زنگ خطر را برای نظام حاکم به صدا در آورد.

در میان تلاش‌های گسترده‌ای که توسط جناح‌های مختلف رژیم برای کشاندن مردم به پای صندوق‌های رأی به عمل می‌آید (که از تهدید و تطمیع گرفته تا توسل به تبلیغات فریبکارانه را در بر می‌گیرد)، جناح به اصطلاح اصلاح طلب رژیم باز با دغلکاری‌های خاص خود به میدان آمده و می‌کوشد با تکیه بر تضادها و اختلافات درونی حاکمیت و از این راه با تکیه بر نفرت مردم از جناح "محافظة کار" و از شخص خامنه‌ای، همچون سابق اینطور جلوه دهد که عدم شرکت در انتخابات نتیجه‌ای جز پیروزی جناح مزبور در بر ندارد. اما جالب است بدانیم که مردم ما امروز با تکیه بر تجربیات گذشته خود و با مشاهده عملکردهای ضد مردمی اصلاح طلبان و دغلکاری آن‌ها به خوبی دست این اصلاح طلبان دروغین را خوانده اند و آشکارا از عدم شرکت خود در مضحکه انتخاباتی دوره هفتم مجلس برای به شکست کشاندن هر دو جناح سخن می‌گویند.

واقعیت این است که انتخابات در جمهوری اسلامی هیچوقت آزاد و دموکراتیک نبوده است و از نظر سردمداران رژیم رأی و نظر مردم فاقد هر گونه ارزشی می‌باشد. با اینحال همانطور که می‌بینیم دست اندرکاران رژیم شدیداً خواهان شرکت مردم در مضحکه‌های انتخاباتی خود می‌باشند. این امر تنها به خاطر این است که آن‌ها قصد دارند با به نمایش گذاشتن شرکت مردم در این به اصطلاح انتخابات برای رژیم ضد مردمی خود، "پایگاه مردمی" و "مشروعیت" کسب نمایند و آنگاه همین امر را همچون چماقی جهت سرکوب مطالبات توده‌های تحت ستم ما به کار گیرند.

با توجه به واقعیت فوق تنها پاسخ اصولی و انقلابی به نمایش مسخره انتخاباتی جمهوری اسلامی، تحریم قاطع و فعال آن می‌باشد. باید کوشید با به شکست کشاندن تلاش‌های دست اندرکاران رژیم جهت فریب توده‌ها و اخذ رأی از آن‌ها، چهره ضد خلقی و جنایتکار این رژیم را هر چه بیشتر افشاء ساخته و راه سرنگونی انقلابی آن‌ها هموار نمود. تجربه نشان داده است که برای دستیابی به آزادی و دموکراسی راهی جز سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نابودی نظام سرمایه داری وابسته حاکم وجود ندارد.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

مرگ بر فریبکاران و دغلکاران!

پیروز باد انقلاب!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریک‌های فدائی خلق ایران

۲۹ دی ۱۳۸۲



از میان اخبار

بوش برای صدام

تقاضای اعدام کرد

جورج بوش در روز ۱۶ دسامبر در مصاحبه ای که از کانال ABC پخش شد، خواهان "کیفر غائی" (اعدام) برای صدام حسین شد.

این "کیفر غائی" در دوران فرمانداری بوش در تگزاس امری بسیار عادی و روزمره بوده است. او بیش از ۱۵۲ حکم اعدام (منجمله اعدام بیماران روانی) را امضاء کرده است که از این نظر در بین همه فرمانداران تاریخ آمریکا رکورددار می باشد. گفته می شود مرور هر کدام از این پرونده های اعدام و تصویب آنها به طور متوسط ۱۵ دقیقه از وقت او را می گرفته است. بعد از اینکه بوش به ریاست جمهوری رسید مجازات اعدام را دوباره، بعد از ممنوع شدن آن در سال ۱۹۶۳، قانونی کرد.

دولت بوش اخیراً موافقت نامه بین المللی برای تأسیس یک دادگاه جنایی بین المللی را رد کرد. ترس این دولت از آن است که مبدا یک روز کسانی مثل بوش، دیک چینی، و رامسفیلد و غیره نیز در چنین دادگاه هایی محاکمه شوند. چون دادگاه های بین المللی مجازات اعدام را ممنوع کرده اند، هدف دولت آمریکا این است که اعدام صدام را به یک دولت دست نشانده آمریکا در عراق بسپارد.

کل کارگران ایران زیر خط فقر

زندگی می کنند

مسئول شوراهای اسلامی کار در جمهوری اسلامی اعلام کرد که در حالیکه در سالهای اخیر نرخ تورم ۱۱۴ درصد بوده دستمزد کارگران تنها ۵۴ درصد رشد داشته در نتیجه ۴۰ درصد کارگران کشور در زیر خط فقر مطلق و ۶۰ درصد زیر خط فقر نسبی زندگی می کنند.

کارگران: آتش زیر خاکستر

نماینده کارگران خراسان در هیئت های حل اختلاف گفت: بی حرمتی به جامعه کارگری به

نقطه ای رسیده که کارگران به خاطر ظلم هایی که بر آنان وارد آمده به صورت آتش زیر خاکستر شده اند.

سخنان

نماینده کهنوج در مجلس

پیرامون زلزله بم

زلزله در جاموزیان شدیدتر از بم بود اما هیچ کشته ای به جای نگذاشت. نماینده کهنوج در مجلس پس از زلزله فاجعه بار بم گفت: زلزله در منطقه جاموزیان بسیار شدیدتر بود اما به علت اینکه هزاران خانوار به دلیل فقر مطلق در کپر ها زندگی می کنند تلفات جانی به بار نیاورد. زلزله کپر ها را از جا کند و شکاف های عظیم در زمین ایجاد کرد ولی فقر به کمک مردم آمد و کسی کشته نشد!!

یک میلیون نفر در آستانه

محرومیت از دریافت حق و

حقوق بیمه

دبیر اجرائی خانه کارگر قم اعلام کرد: با تصویب ماده ۹۴ طرح نظام صنفی در مجلس شورای اسلامی حداقل یک میلیون نفر عنقریب در حال از دست دادن مزایای بیمه قرار گرفته و حق و حقوق شان پایمال خواهد شد.

۱۵۰ هزار تن چای قاچاق وارد

ایران می شود

وزیر بازرگانی رژیم اعلام کرد: با اینکه دولت واردات قانونی چای را صد در صد ممنوع کرده است اما دستکم صد و پنجاه هزار تن چای قاچاق وارد کشور شده است.

آمار سرقت کودکان

در شهر بم

بدنبال پخش گزارشاتی مبنی بر سرقت کودکان پس از زلزله بم مدیر عامل موسسه پژوهشی کودکان گفت: اگر آمار رسمی را ملاک قرار دهیم ۵۰۰ کودک گم شده اند. اما تعداد کودکان گمشده بر مبنای آمار غیررسمی به ۲۰۰۰ نفر می رسد.

گزارش نشست عمومی تشکیلاتی سازمان

نشست تشکیلاتی عمومی چریکهای فدائی

خلق ایران، در ماه دسامبر ۲۰۰۳ برگزار شد. در آغاز این جلسه که مطابق اساسنامه سازمانی هر ۲ سال یکبار برگزار می گردد، به یاد تمامی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم و به ویژه شهدای چریکهای فدائی خلق، یک دقیقه سکوت اعلام شد.

در نشست امسال، مطابق صورت جلسه

نشست، نخست گزارش سیاسی تهیه شده از سوی مرکزیت سازمان در اختیار جلسه قرار گرفت که جمع آن را مورد تصویب قرار داد.

بخش بعدی نشست به بررسی گزارش تشکیلاتی اختصاص یافت که به صورت کتبی

در اختیار اعضاء قرار گرفته بود. نشست با

اختصاص وقت لازمه در این قسمت به بررسی تمامی مسائل و فعالیت های جاری تشکیلات

پرداخت و با جمع بندی نظرات رفقا در هر

مورد، تصمیمات لازم برای پیشبرد بهتر برنامه

های مبارزاتی سازمان در آینده را اتخاذ نمود.

همچنین در بخش مسائل متفرقه به بررسی

مباحث و مسائل طرح شده در این قسمت

پرداخته شد. از جمله در رابطه با ضرورت حک

و اصلاح بندهائی از اساسنامه سازمانی، نظر

جمع بر آن قرار گرفت که مباحثات مقدماتی

مربوط به این تغییرات، نخست در نشریه

درونی مطرح و سپس با جمع بندی آن بحث ها

، تغییرات لازمه در اساسنامه سازمان انجام

گیرد.

در بخش پایانی نشست امسال نیز مطابق

مبانی اساسنامه ای و سنت رایج در سازمان،

انتخابات ارگان رهبری صورت گرفت و با این

انتخابات، نشست عمومی تشکیلات به کار خود

پایان داد.

مصاحبه با یکی از

بازماندگان کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷

با هدف افزایش هر چه بیشتر اعمال وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی در زندان های قرون وسطائی خود ، پیام فدائی گفتگویی را با رفیق محمد یکی از فعالین چپ که سالها از عمر خویش را در چنگال رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی گذرانده ، ترتیب داده است. ضمن سیاسی و قدردانی از این رفیق امیدواریم که آشنائی با تجارب وی به شناخت هر چه بیشتر نیروها و افراد انقلابی و مبارز از سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی کمک نماید. در این شماره توجه شما را به نخستین بخش این گفتگو جلب می کنیم.

قبل از هر چیز از اینکه این گفتگو را پذیرفتید سپاسگزارم. همانطور که میدانی علیرغم اینکه ۱۵ سال از فاجعه کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ می گذرد هنوز خیلی از زوایای این جنایت برای مردم روشن نشده است. از آنجا که تو خود یکی از بازماندگان این کشتار هستی امیدوارم که این گفتگو به روشن شدن هر چه بیشتر زوایای مختلف این فاجعه کمک کند. ولی قبل از اینکه سوالاتم را مطرح کنم خواهش می کنم که خودت را هر طور که صلاح میدانی معرفی کن و بگو که کی دستگیر شدی و چه وقت آزاد شدی.

من محمد هستم . من در تاریخ دهم مهر ۱۳۶۰ ساعت پنج و نیم بعد از ظهر توی محله امان در اصفهان دستگیر شدم. محله ای که در آن بزرگ شده بودم و در تاریخ ۲۶ بهمن ۱۳۶۷ به همراه آن سری از زندانیان سیاسی که بعد از کشتار دسته جمعی سال ۱۳۶۷ آزاد شدند از زندان آزاد شدم. مسئله کشتار زندانیان سیاسی در ایران مسئله تازه ای نبود که ما سال ۱۳۶۷ یکمرتبه با آن مواجه شده باشیم . در واقع کشتار فعالان سیاسی در کردستان از سال ۵۸/۵۷ شروع شد ولی درگیری و دستگیری دسته جمعی از ۳۰ خرداد سال ۶۰. در فاصله کمتر از حدود یکسال یعنی از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۱ عملاً اکثریت قریب به اتفاق فعالان سیاسی در ایران دستگیر شدند و در زندانهای کشور در سال ۶۰، بخصوص در فاصله شهریور ۶۰ تا فروردین ۶۱

شلوغترین دوران زندان ایران بود. از جمله زندان اصفهان که در همان زمان من آنجا بودم.

پس شما در اصفهان دستگیر شدید؟
بله من در اصفهان دستگیر شدم
و تمام این مدت هم در زندان اصفهان بودید؟

من غیر از ۱۲ روز که در اوین بودم در سال ۶۰، بقیه اش تماماً در زندان اصفهان بودم. سال ۶۰ بخصوص توی آبان ماه ۶۰ وقتی که من از اوین برگشتم به اصفهان، ۴۶۰ نفر آدم، دور تا دور توی یک سالی به اندازه یک سالن بسکتبال می خوابیدند، تخت هر کسی به اندازه چارلای یک پتوی سربازی بود که می بایست اون رو بشکل چارلا از طول تا کنیم و پهن کنیم روی زمین. تمام به اصطلاح اجناس و وسایلی هم که داشتیم بیشتر از یک کارتن نمی توانست باشد. اصلاً جایی نبود که بتوانید در اون وسایل بگذارید. در اون ماه توی این سال، بخصوص از نظر آب گرم و وضعیت بهداشتی زندان فوق العاده اسفناک بود. هر ۳۵ روز یکبار آب گرم داشتیم، هر سه نفر ۱۰ دقیقه وقت داشتند که توی یک توالت بروند حمام کنن و آن سه نفر همدیگر را می شستند و بعد از یکساعت و نیم هم آب گرم را می بستند. و در اثر همین وضعیت هم بود که ۲۶۰ نفر گال گرفتند. وضع جوری شده بود که تعداد کسانی که بیماری پوستی نداشتند از تعداد کسانی که این بیماری رو داشتند خیلی کمتر بود. ما یک بند لباس داشتیم حدود ۳۰ تا ۴۰ نفر بودیم.

موقع لباس شستن، یک بند لباس داشتیم که می بردیم توی هوا خوری دو نفر، یکی این طرف طناب را میگرفت یکی آن ورش را، ساعتها می ایستادند لباسها را می انداختیم روی این خشک می شد. ۲ ساعت ۳ ساعت ۴ ساعت باید می ایستادند که لباسها خشک شود بعدا این مسئله باعث شد که کنترل زندان از دست زندانبانان در برود. برای اینکه بیماری وحشتناکی بود و شدیداً اعصاب را خرد می کرد. چون دائماً بدن شما می خارید. مثل کرمهایی که زیر پوست باشد و پوست شما عفونت کند. بتدریج در بدن زندانی زخم هایی بوجود می آمد که بسیار دیر ترمیم میشد. و مسری بود. وضع جوری شده بود که افراد عکس العمل های شدید نسبت به هم نشان می دادند. در چنین شرائطی رئیس شهربانی بخش شهربانی زندان اصفهان دخالت کرد. چرا که زندانی های عادی که برای ما، غذا می آوردند داخل زندان، این بیماری را گرفته بودند. این مساله به بیرون درز کرد و زندان شهربانی به سپاه اعتراض کرد و سرانجام سپاه را مجبور کرد تا به ما اجازه بدهد که برویم و از حمام عمومی زندان که یک حمام بزرگ بود استفاده کنیم. بعد هم دوا آوردند. دوران خیلی بدی بود. منتها آن سال به خاطر کشتار وحشتناکی که جریان داشت، مسئله این که شما تا چند وقت زنده ای، مطرح بود. این را علناً مسئولین زندان به ما می گفتند. به ما می گفتند شما برای چه می خواهید بروید دکتر؟

معلوم نیست که یک هفته دیگر زنده باشید؟

در اصفهان، بخصوص در دادگاه انقلاب اصفهان آن سال دسته دسته می بردند برای اعدام. درست آن زمان اوائل مهر، ۵ مهر بود که روزنامه ها خبر اعدام ۱۰۵ نفر در سراسر ایران را چاپ کرده بودند، ۵۳ نفرشان در اصفهان بودند. من خودم شاهد بودم در چند نوبت، ۳۶ تا، ۴۲ تا، ۳۵ تا، ۲۶ تا، ۱۸ تا را برای اعدام بردند. دسته ۲۶ تائی را کاملاً پادم می آید. چون ۱۸ تن از آن ۲۶ نفر، از همان جمع سفره ما بودند. ساعت ۸/۵ صبح آمدند، صدایشان کردند و آنها را به دادگاه بردند. دادگاه در خود زندان اصفهان تشکیل شده بود. قاضی هم در آن زمان شیخی بود به اسم مظاهری که زمان شاه ساواکی بود. بعد از انقلاب اسمش جزو آن آخوندهایی بود که خود آیت الله طاهری می خواست خلع لباسشان کند ولی بعد از انقلاب شرایط تغییر کرد یک مدتی اصلاً خبری از او نبود. تا اینکه بعدا دوباره پیدایش شد. در آن سال وقتی که آمدند این ۲۶ نفر را به دادگاه ببرند، خود مظاهری بهشان گفته بود که وصیتتان را بگوئید. من اصلاً کاری ندارم شما چه کار کرده اید. از دم شروع کنید وصیتتان را بگوئید و نیم ساعت هم بیشتر وقت ندارید. هر کس اسمش را بگوید وصیتش را هم بگوید. در آن ماه پسر ۱۳ ساله دکتر شفا را هم اعدام کردند. احسان شفا را می گویم که در آن زمان کوچکترین فرد آن بند بود. (دکتر شفا از هواداران

اصلی مجاهدین در اصفهان بود. خانه او در اردیبهشت سال ۶۰ میدا شروع تظاهرات علنی مجاهدین در اصفهان بود. دکتر شفا در تیر ماه سال ۶۰ در اصفهان دستگیر شد. او به همراه همسر و دختر و پسرش در باغی خارج از اصفهان دستگیر شدند)

از نظر سنی، بعد از احسان من نفر دوم بودم که ۱۷ سالم بود. در میان آن جمع ۲۶ نفری، احسان را به همراه پدر و مادرش اعدام کردند. دکتر شفا در آن سال در زندان کمیته اصفهان در خیابان کمال اسماعیل این شهر بود. در سال ۶۰ به جرأت می توانم بگویم توی اصفهان بین ماههای آبان تا آخر بهمن ۶۰ چیزی حدود ۳۰۰۰ نفر زندانی سیاسی وجود داشت. در دی ماه سال ۶۰، ۴۵۰-۵۰۰ نفری که توی آن سالن بودند به ۷۰ نفر رسیدند. در زندان اصفهان سه بخش نگهداری زندانیان سیاسی وجود داشت، بند یک، بند دو و بازداشتگاه (سالن بسکتبال). معمولاً کسانی که بازجویان تمام شده بود را به بازداشتگاه می فرستادند. از آنجا بعداً زندانی را به دادگاه می بردند. زندانیان در آنجا یا حکم زندان می گرفتند که در این صورت همانجا می ماندند و یا اعدام می شدند. بجز این اماکن محل دیگری هم بود که به آن باغ کاشفی کمیته صحرایی می گفتند. این محل متعلق به یکی از زمینداران بزرگ اصفهان به اسم کاشفی بود. در این محل، اصطبل را به سلول تبدیل کرده بودند. باغ کاشفی یکی از مخوف ترین شکنجه گاههای کشور بود. یعنی بعد از اوین، زندان تبریز و مشهد، باغ کاشفی جایی بود که اگر در اصفهان کسی را به این محل می بردند تقریباً معادل این بود که زنده بر نمی گشت. در سال ۶۰ من خودم ۳۸ روز در آنجا بودم. در این مدت ۳۸ روز در آن سال شاهد تقریباً اعدام حدود ۲۰۰ نفر بودم. یکی از شهدا نامزد خود من و از بچه های اقلیت بود.

کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی تا مدت‌ها برای زندانیانی که داخل زندان بودند قابل هضم نبود. با وجود اینکه ما به عینه دیده بودیم که می کشند، ولی باز

ابعاد این جنایات در مخیله مان جا نمی گرفت. خود من تا زمانی که در اوین مجبورم کردند جنازه بلند کنم و در ماشین بگذارم، در مورد بسیاری از چیزهایی که راجع به اوین می شنیدم فقط مثل این بود که فکر می کردم چیزی شبیه به اغراق بود. ولی در زندان اوین دیدم که تنها مساله ای که در آنجا بهیچ وجه من الوجوه قابل تصور نیست، حد شقاوت اینهاست. در اوین و در بندی که سلولهای انفرادی در آن قرار داشت، ما ۱۸ نفر توی یک سلول انفرادی بودیم. مجبور بودیم مانند کتاب پهلوی یکدیگر بایستیم. اگر یکی را می زدند نمی توانست بنشینند. همه باید به هم می چسبیدند که این یکی بتواند یک جوری خودش را دولا جا کند. لاجوردی جلاد را من از فاصله خیلی نزدیک دیده ام. یک شب به سلول ما آمد و در را باز کرد و گفت: چه کسی حاضر است بیاید منافق کشی؟ هیچکس از جایش تکان نخورد. معمولاً هم وقتی که می آمد همیشه یک پاسدار جلوش بود. گفت این سلول را علامت بزیند امشب باهاشان کار دارم. ساعت ۲ و یا ۳ شب بود که آمدند یک ضبط صوت بزرگ را توی راهرو درب ورودی ما گذاشتند. نوار قرآن سوره والشمس عبدالباصد بود. همه میدانستند که قرآن گذاشته اند.

اون شب ما را بردند جنازه بکشیم من خودم ۲۱ جنازه را بلند کردم. هر دو نفری یک جنازه را بلند می کردیم در آنجا بود که من با چشمان خودم دیدم که قسمت پائین بدن دخترهایی که اعدام کرده بودند، خونین بود. مثل آنکه تمامشان را خنجر زده اند. ما شنیده بودیم که دخترانی را که اعدام می کنند نمی بایستی باکره باشند. این فتوی را برخلاف چیزی که همه عنوان می کنند منتظری داد و خمینی تأیید کرد. آن اوایل در تهران این فتوی را انجام میدادند. حالا من خودم به عینه هنگام بلند کردن جنازه ها می دیدم که بدن قربانیان دختر خنجر خورده بود. وقتی آمدم توی سلول و با بچه های توی سلول راجع به این موضوع حرف می زدیم اونها می گفتند که قضیه اینه. من در ۱۲ روزی که اوین بودم هر شب بساط اعدام بر پا بود. در آبان ماه، هر شب پشت بند ۴ اوین اعدام می کردند تک تیرهایی را که میزدند می شمردیم. من خودم یک شب ۷۰ تا را شمردم. یک شب هم ۴۵ تا شمردم. نمی توانستم باور کنم. اصلاً در مخیله من نمی گنجید. وقتی که برگشتم زندان اصفهان، شقاوتهای زندانبانهای اصفهان در مقابل وحشیگریهای که در اوین شاهد بودیم، برای ما قابل مقایسه نبود.

در سال ۶۰ در زندان اصفهان از تمام گروههای سیاسی تعداد خیلی زیادی زندانی وجود داشت. عمدتاً بچه های مجاهدین بودند. یک سری از بچه های پیکار بودند. بچه های چریکها (اشرف)، بچه های اقلیت، بچه های آرمان مستضعفین بودند، ولی اکثریت، بچه های مجاهدین بودند. اعدامهای دسته جمعی که در زندان اصفهان انجام شد، تمام برنامه ریزیهای مبارزه داخل زندان را تغییر داد. زندان اصفهان حالت خاص خودش را داشت. با اوین فرقهائی داشت. توی زندان اوین شما مجبور بودی بخاطر شرایط فشار زیاد موضع گیریهای خیلی مشخص و مرزدار داشته باشی. در زندان اصفهان گرفتن موضع غیر مشخص امکان پذیر بود. اگر نماز نمی خواندی عکس العمل مستقیم نشان نمی دادند ولی شما را در لیست خاص زندانی های مشکل دار می گذاشتند.

توی زندان اصفهان اگر می گفتنی سر موضعی هستی، اعدام بودی. به فردا نمی کشید. فشاردائمی در کار بود که یک کاری بکنند که تو اعلام کنی که سر موضعی هستی. درگیری هایی که پاسدارهای داخل زندان بوجود می آوردند، فشارهای مختلف زندان، کمبودهایی که وجود داشت، اعمالی که انجام میدادند تا زندگی داخل زندان را مرعوب کنند و ... هدف از همه این حرکات این بود که تو بررسی به مرحله ای که شعار مرگ بر جمهوری اسلامی بدهی یا با پاسدارها درگیری فیزیکی مستقیم پیدا کنی. در مورد خیلی ها اینطور شد. خیلی از بچه ها توی این مرحله تحملشان

تمام شده و عملاً شروع کردند به نشان دادن عکس العمل های مستقیم. بخصوص در سال ۶۲ و ۶۳ که اعدامها بصورت دسته جمعی نبود و متفرقه بود. تا سال ۶۲ در زندان اصفهان کسی به فردایش مطمئن نبود تا آنکه اعدامها یک مقدار فروکش کرد. ولی شرایط طوری بود که هیچکس به آینده اش اطمینان نداشت. من خودم تا سال ۶۵ حکم ابد داشتم و از سال ۶۵ تمام حکم های ابد زندان اصفهان را تبدیل کردند به ۱۵ سال.

اگه ایرادی نداره بگو در چه رابطه ای دستگیر شدی آیا وابستگی تشکیلاتی داشتی؟

من هوادار اقلیت بودم. جزو بچه های پیشگام تشکیلات اقلیت اصفهان بودم. بعد هم با تشکیلات کارگری ذوب آهن مستقیماً در ارتباط بودم. جرم من یا به اصطلاح آن اتهامی را که بر علیه من در متن حکم حبس ابد نوشته بودند- متن حکمش همیشه یادم هست- نوشته بودند همکاری با ضد انقلاب پیشگام و همکاری با سازمان فدائیان اقلیت. کسی که حکم مرا نوشته بود حتی آنقدر اطلاع سیاسی نداشت که بداند که این دو تا در واقع جز یک تشکیلات حساب می شوند.

وقتی که تو را گرفتند آیا تو بعنوان یک اقلیتی در جامعه شناخته می شدی که آمدند دنبالت؟ یا اینکه لورفته بودی؟

من به خاطر ارتباط مستقیمی که با یکی از رفقاها به اسم شهید بیژن مجنون داشتم و با هم همکلاس بودیم و از اوائل انقلاب ما با هم توی پیشگام رفته بودیم توی محله می شناختنمان. منتهی بنا به مقتضیات تشکیلاتی من مجبور شدم که از خود پیشگام بیام بیرون و در قسمت دیگری کار کنم. وقتی که مزدوران رژیم، بیژن را در ۱۲ مرداد ۶۰ گرفتند من توی تهران بودم. اونها چون از سابقه رابطه قبلی من با بیژن توی محله اطلاع داشتند، توی محله مان دنبال من بودند. منتهی من بنا به مصالح تشکیلاتی باید برمیشتم به اصفهان. وقتی برگشتم اصفهان، رفته دبیرستان. چون سال آخر دبیرستان بودم آنموقع ۱۷ سالم بود.

خلاصه اول مهر رستم دبیرستان و در بعد از ظهر اولین روز تحصیلی مدیر من را صدا زد گفت که او می داند که من هوادار فدائیه هستم و با بیژن مجنون هم رفیق بوده ام و اعلامیه هم پخش کرده ام. از او پرسیدم آیا من از مدرسه اخراجم؟ گفت آره از مدرسه اخراجی. او اضافه کرد که اینجا نمان چون میخوان بگیرنت، برو! ولی در مدتی که من داشتم ارتباط تشکیلاتی رو تنظیم می کردم که از اصفهان خارج شوم، خورد به دهم مهر که منو گرفتند. پسر آیت الله طاهری هم یکی از شاکیان پرونده من بود.

وقتی شما را در سال ۶۰ گرفتند، آیا در آن زمان اینها واقعاً سیستم بازجویی داشتند یا اینکه بخاطر مثلاً سرکوب توده ای فقط وحشیانه کتک می زدند؟

در اصفهان، از بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ تا حدود اواسط شهریور ماه، رژیم خیلی اشتباه های عجیب و غریبی توی زندانها مرتکب می شد. ما اینها را بعد وقتی با بچه ها توی زندان حرف می زدیم بهش رسیدیم. در تهران کارها کاملاً سیستماتیک بود. در تهران دقیقاً می دانستند که چه کار می کنند بچه های اصفهان که سال ۶۰ توی تهران دستگیر شدند میدانند که در تهران مزدوران می دانستند چه کار می کنند. اما در همون تهران هم یک اشتباهات خیلی بزرگی انجام دادند. اشتباهاتی شبیه اینکه بطور مثال در همان اوائل، مقامات، خود واحد بازجویی اوین را برای دستگیری فعالین سیاسی می فرستادند. ولی در چند مورد ترورهایی که مجاهدین روی اینها انجام دادند، معلوم شد که برای این واحد ها دام گسترده اند. مطابق این طرح در ابتدا به رژیم گزارش می دادند که مثلاً یک خانه تیمی در فلان نقطه است، بیاید و آن را بگیرید. بعدا همان واحد بازجویی اوین میرفت بیرون و در چندین مورد واحدهای آنها ترور شدند. منتهی بعدا بتدریج تشکیلات سرکوب و اطلاعات رژیم منسجم تر شد. در اصفهان روش های بازجویی از اواخر شهریور ماه سیستماتیک تر از گذشته گردید و جایگزین سیستم سابق شد. چرا که در

و آن انس روانی ای که به محیط خود پیدا می کنی را از دست بدهی. وقتی که چشم شما بسته است، اگر دائم جایتان را عوض نکنند فشار روحی زیادی به انسان وارد می شود. وقتی چشم شما بسته است مثل اینست که نمی بینی. آدمهایی که نمی بینند به دور و ور خودشان زود عادت می کنند، برای اینکه میخواهند تمرکز حواس پیدا کنند. آنها به یک گوشه عادت می کنند. بعد این عادت را که از شما بگیرند در واقع تمرکز حواس را بهم می ریزند. بازجوییها کاملاً تنظیم شده بود. مزدوران خوب می دانستند که چه کار می کنند. در مورد خود من هم پس از دستگیری در سال ۶۰، رژیم تا ۲۰ روز نمی دانست که من از فعالان اقلیت هستم. گزارش هایی از محله مان بر علیه من آمده بود و آنها روی این گزارش ها حساب می کردند. ولی کسانی که توی محله از من شکایت کرده بودند همه از نظر اخلاقی آدمهای فاسدی بودند. بازجویان اسامی شاکیان را آوردند جلوی من گذاشتند. ولی تا یک ماه، یک ماه و نیم، وقتی من در مورد شاکیان می گفتم این یکی مثلاً اینکاره بوده و یا آن یکی آن کاره بوده، بروید تحقیق کنید! اینها تقریباً نظرشان داشت روی من بر می گشت. تا اینکه یک نفر را از تشکیلات اکثریت گرفتند بنام رسول فلاحتی. این فرد البته بعد از آزادی از زندان تصادف کرد و مرد. فرد نامبرده با یک سری از فدائیان اسلام کار می کرد که در واقع، واحدی از سپاه پاسداران اصفهان بودند. این واحد برای مجاهدین شیعه افغانستان اسلحه می برد. رسول فلاحتی ظاهراً نفوذی اکثریت بود در این تشکیلات. این اکیپ یک سری اسلحه برده بودند سیستان و بلوچستان که از آنجا ببرند افغانستان. ولی افراد نامبرده اسلحه ها را به قاچاقچی ها فروخته بودند و در جریان این وقایع سه چهار تا تیر هم به هم شلیک کرده بودند و بعدا با ظاهرسازی ادعا کرده بودند که درگیر شده ایم و اسلحه ها را از ما گرفته اند. رئیس این گروه یک نفر بود به اسم اصغر فیل سوار. او یکی از حزب الهی ها و چاقوکشهای

معروف اصفهان بود که پاسدار شده بود. وقتی که اینها را گرفتند، خب آن اکیبشان که پاسدار و حزب الهی بودند را خودشان بردند زیر شکنجه و بازجویی. هنگام شکنجه، فرد اکثریتی یعنی رسول فلاحتی یک سری اطلاعات از گروه های سیاسی به رژیم می دهد.

این جریان رو که تعریف می کنی از کجا شنیدی؟

این چیزایی رو که من می گم خود فیل سوار توی زندان بمن گفت. وقتی که رسول رو توی زندان آوردن خیلی هم از گذاشته اش پشیمان بود. چون اونطرف رژیم هم دیده بود. او از بچه های پیکار محله شان را لو داده بود. از بچه های مجاهد محله اشان لو داده بود. وقتی که رسیده بود به تشکیلات اقلیت با احتساب اینکه بیژن مجنون را می شناخت و چون تا مدتی قبل توی یک تشکیلات بودند، در نتیجه ایشان مرا هم در تشکیلات پیشگام دیده بود و بعد هم از طریق بیژن مطمئن شده بود که من از فعالین تشکیلات اقلیت ام. او بچه های دیگر تشکیلات را هم می شناخت و اطلاعات داده بود. متأسفانه در سالهای ۵۷ الی ۵۸ مسائل امنیتی تشکیلات ها زیاد رعایت نمی شد و اکثریت هم سعی می کرد بچه های اقلیت را طرف خودش بکشد. برای همین اکثریتیها بچه های اقلیت و منجمله مرا شناسائی کرده بودند. وقتی که هویت سیاسی من به این ترتیب کاملاً برای مزدوران رژیم رو شد، اونجا بود که شکنجه واقعی شروع شد و اوج شکنجه ها بعد از این بود که کاملاً فهمیدند که من اقلیتی هستم. وحشتناک ترین شکنجه شان کابل بود که بکار برده می شد. کابل جزو شکنجه هایی بود که با بکار بردن اون مطمئن بودند طرف حرف می زند. منتهی جدا از این کاربرد، کابل توی این رژیم حداقل در اصفهان و تهران یک چیزی بود که مثل نقل و نبات می زدند نه فقط به خاطر گرفتن اطلاعات. بعد از این واقعه یک بار مرا بطور مصنوعی اعدام کردند. آنها مرا به پای کوهی که در جنوب اصفهان بود و در آن زمان محل اعدام بود بردند، بعد از خواندن حکم



فاجعه زلزله در شهرستان بم!

سحرگاه روز جمعه پنجم دیماه زلزله ای به قدرت ۶٫۳ در مقیاس ریشتر شهرستان بم واقع در جنوب شرق ایران را ویران کرد. بنا به گزارش خبرگزاریها، این زمین لرزه تاکنون بیش از ۲۰۰۰۰ کشته و ۳۰۰۰۰ مجروح از خود بجای گذاشته است. بر اثر زلزله اخیر، بیش از ۸۰ درصد شهر بکلی ویران شده و بسیاری از مردم در زیر آوارها زنده بگور شده اند. هزاران نفر از بازماندگان سوگوار این فاجعه دلخراش نیز در حالیکه هنوز در شوک ناشی از آن دست دادن عزیزان و جگر گوشگان خویش به سر می برند، گرسنه و تشنه و بدون سرپناه در شرایط سخت زمستانی در خیابانها شب را به صبح می رسانند. تاخیر رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی در کمک به بازماندگان و عدم تخصیص امکانات و منابع مادی و معنوی لازم برای رسیدگی به زلزله زگان، از آغاز تاکنون هر لحظه بر ابعاد مهلک عواقب جانی و مالی ناشی از این فاجعه افزوده است.

ایران یکی از مناطق زلزله خیز جهان است و در سالهای اخیر بدنبال وقوع این حادثه طبیعی بکرات آسیبهای جدی دیده و هر بار هزاران نفر قربانی شده اند. مسلم است که این واقعیت باید به طور جدی مورد توجه رژیم حاکم قرار گرفته و اقدامات لازم برای مقابله با آن بوجود آید. اما رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی برغم وقوف به این حقیقت، بجای انجام اقدامات ضروری برای پیشگیری و محدود ساختن فجایع جانی و مالی ناشی از این حوادث و بجای تخصیص امکانات و منابع مالی لازم برای استفاده از دستاوردهای وسیع در زمینه های نظیر تکنیکهای جدید ساختمان سازی، زلزله شناسی و ژئوتکنیک، بدنبال هر زلزله ای به میدان آمده و در باب رسیدگی به اوضاع قربانیان این فجایع وعده و وعدههایی به مردم میدهند و تمامی این وعده ها پس از چندی بدست فراموشی سپرده میشوند.

به این ترتیب از آنجا که رژیم دزد و غارتگر جمهوری اسلامی به چیزی جز منافع ضد مردمی خود و تأمین منافع سرمایه داران نمی اندیشد، طبیعتاً نمیتواند و نمی خواهد حتی توجهی به پیشرفت هائی که در جهت جلوگیری از تخریب ناشی از زلزله بوجود آمده، بنماید و در نتیجه برای بدست آوردن آنها سرمایه گذاری هم نمی کند. بر این اساس طبیعی است که هر بار با وقوع این حادثه طبیعی حیات و زندگی هزاران تن از توده های بلا زده قربانی اهل کارپها و سیاستهای ضد خلقی جمهوری اسلامی می گردد. در رابطه با فاجعه اخیر نیز مردم ما و بویژه توده های رنج دیده بم بروشنی دیدند که بعد از وقوع این زلزله مهلک، ارگانهای دولتی هیچگونه آمادگی برای اقدام فوری در جهت نجات جان آسیب دیدگان نداشتند و تازه ساعتها بعد از وقوع زلزله وزیر کشور اعلام داشت که رژیم قصد تهیه ابزارهای زنده یاب از خارج کشور را دارد! امری که بدون شک موجب افزایش چشمگیر تعداد قربانیان این فاجعه گشت.

بدنبال وقوع زلزله سالهای گذشته در مناطق مختلف کشور (و بویژه زلزله مهیب رودبار) که ده ها هزار قربانی و صدها هزار نفر بی خانمان بر جای گذاشت، کارشناسان، تخریب وسیع منطقه بم در صورت وقوع زلزله را پیشبینی کرده بودند. در همین رابطه، این کارشناسان، با توجه به استفاده از صنعت ساختمان سازی ضد زلزله در مناطق زلزله خیز جهان منجمله ژاپن و آمریکا، پیشنهادات عملی قابل اجرایی نیز که به استاندارد ۲۸۰۰ معروف است ارائه دادند. مشخص است این پیشنهادات در صورت اجرا میتواند از میزان تلفات بشدت بکاهد. بطور مثال در ژاپن زمین لرزه هائی با قدرت ۷ ریشتر در اکثر موارد هیچگونه تلفات جانی بدنبال ندارد و این در حالی است که تحت حکومت ضد مردمی جمهوری اسلامی، زلزله بم با ۶٫۳ ریشتر دهها هزار کشته و زخمی بجای گذاشت. در همین راستا حیدری نژاد رئیس مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن در مصاحبه خود با ایسنا اعتراف کرد که "اگر ساختمانهای شهرستان بم با استفاده از آیین نامه ۲۸۰۰ طراحی میشد، حداقل بیمارستانهای این شهر تخریب نمی شدند."

فاجعه وقوع زلزله در شهرستان بم و ابعاد سهمگین قربانی شدن حیات و هستی توده های محروم در جریان آن، بستری است که می توان در آن یکبار دیگر سیمای هولناک و زجر آور زندگی توده های تحت ستم ما در زیر حاکمیت ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی را به عینه مشاهده کرد.

چریکهای فدایی خلق ایران، این فاجعه بزرگ را به مردم ایران و بویژه بازماندگان این حادثه دلخراش تسلیت گفته و خود را در غم آنان شریک می دانند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - پنجم دیماه ۱۳۸۲

کردم به شعار دادن. بمجرد این که من شروع به داد و فریاد کردم، ظرف مدتی شاید نزدیک به یک دقیقه، نزدیک هشت تا نه تا پاسدار ریختند توی سلول. من بمجرد آنکه اولین لگد توی سرم خورد بیپوش شدم. بعد که بیدار شدم دست و پایم را بسته بودند. دژخیمان جنازه را برده بودند.

نامزد من را هم در همان دوره اعدام کردند. از توی راهرو که رد می شد صدایش را شنیده بودم و می دانستم که او آنجاست. ساعت ۱۲ شب بود. تاریخ ۸ آبان ماه ۶۰ که صدایشان را وقتیکه از راهرو میگذشتند شنیدم.

در زیر زمین کمیته صحرایی یک قفسه قرار داشت. هنگام شکنجه وادارت می کردند که چشم بسته به کابلها دست بزنی و بگویی که کدام قطر کابل را می خواهی. یکی از دژخیمان به اسم مرتضی شاه مرادی که بازجو بود و بعداً به سمت بازپرسی رسیده بود- و الآن هم یکی از مقامات بالای وزارت اطلاعات در اصفهان است- هشت تا نه تا ده تا کابل را می آورد می گذاشت کف دست می گفت خودت انتخاب کن. جمهوری اسلامی در شکنجه دادن "دمکراسی" را پیشه کرده بود.

باز هم می گویند که در جمهوری اسلامی دمکراسی وجود ندارد!!؟

بله! شکنجه بطریق دمکراتیک انجام می شد. یکی از کارهایی که می کردند این بود که حکم میدادند. حکم شلاق می دادند. من را وقتی که بقول خودشان زدند من توانستم تا ۵۰ تا ضربه کابل را در یک مرحله بشمرم. بعد دیگر از هوش رفتم بعد یک چیزی داشتند مثل آمونیاک که می گذاشتند جلوی دماغت تا بهوش بیاورند. البته این شیوه خوبش بود. ابزار دیگرشان استفاده از سطل آب یخ بود. یعنی آبی که واقعاً یخ بود را می ریختند روی سرت. من هیچوقت نفهمیدم آب به این سردی را اینها از کجا می آوردند. مثل این بود که سوزن توی این آب هست.

(ادامه مطلب در صفحه ۱۷)

دادگاه مرا به میله ای بستند و تیراندازی هوایی کردند.

در دوره زندان من در اصفهان، در داخل کمیته صحرایی راهرویی بود که سیزده تا سلول یک طرف راهرو بود و سیزده تا طرف دیگر. به دو تا سلول آخر نزدیک دستشویی می گفتم کاخ. چرا که توی این سلولها توالت بود و کسانی را که در اثر زدن آش و لاش می کردند و نمی توانستند از در سلول بیرون بیایند، می گذاشتند اونجا. من و یکی از هواداران مجاهدین به اسم سیف الله شیخ سادات سامانی که بنا و اهل شهر گرد بود را در آنجا گذاشتند. سیف الله برای مجاهدین جا سازی اسلحه درست کرده بود. او زیر شکنجه شهید شد بدون آنکه کمترین اطلاعاتی را به رژیم بدهد. خودش چیزی نمی گفت ولی من می دانستم که جاسازی اسلحه را او درست کرده بود.

چون مسئول اجتماعی مجاهدین در اصفهان که فردی بود به اسم علی قره ضیالددین، نزدیک به سیصد نفر را لو داده بود. در واقع این فرد تمام تشکیلات اجتماعی اصفهان را لو داده و تمام اطلاعات این قسمت از تشکیلات را هم می دانست. چون شهر کرد زیر نظر اصفهان بود. بهر صورت سیف الله را زیر شکنجه کشتند و جنازه اش را آوردند توی سلول. بازجو به پاسدارهایی که توی زیرزمین سیف الله را وحشیانه می زدند گفته بود که این کارش تمام شد. اما مزدوران به حساب اینکه بازجویی سیف الله تمام شده جنازه او را توی سلول آوردند. وقتی جسد را روی زمین گذاشتند، من با دیدن اینکه دستش زمین افتاد فهمیدم که او جان باخته است. ولی از آنجا که خودم نمی توانستم راه بروم، کشان کشان خودم را بطرف او رساندم. دستش را بلند کردم و فهمیدم که چه اتفاقی افتاده. فقط یادم هست که شروع کردم با صدای بلند به فریاد زدن که سیف الله را کشته اند و جنازه اش را آورده اند توی سلول که همه بچه هایی که توی کمیته صحرایی توی سلولها بودند بشنوند. آنموقع آنقدر اوضاع هیستریک بود که من ناخودآگاه شروع

کیستند اینان؟

شعری از: ع. شفق

ریشه در باروت
ساقه از کینه
برگ ها با خشم سرریز و
غنچه ها از انفجار عشق، آکنده!

کیستند اینان؟
کیستند این نامداران بلند،
سرداران دلیر
کینچنین نهره زنان، پرغوغا
پنجه در پنجه مرگ افکنده
نرد عشق می بازند!
کیستند این بندیان سرفراز
کیستند اینان
که حتی چوبه های دار دژ خیم پلید
تاب آنان را نیست
کیستند این رهنوردان دلیر
کیستند این شرزگان شب شکن؟

این دلیران، شیر مردانند،
رفیقان منند!
لاله های بیشمار دشت ایران منند
خون پاک میهن ویران و در بند منند
نیک بنگر!

بر فروغ چهره و چشمانشان بنگر:
پهلوانان اوین و قصر
رستمیان گرد گوهر دشت
آرشان دیزل آباد و وکیل آباد
[قاصدان فصل رستن، لاله های سرخ]

نیک بنگر:

ریشه در باروت
ساقه از کینه
برگ ها با خشم سرریز و
غنچه ها از عشق، آکنده!

دیر هنگامی ست کاندرون بند و
در خلوتگه شب ها و در دهلیز نامردان
سیل مردان، بسته در زنجیر و
با اندام خون آلود
با جنون سفالگان پست

– این سگان هار و خونخوار زمانه –
مثله گشته غرقه در خون می شوند
– گویی از دریای خونی اینچنین
حاکمان رذل راضی می شوند –
دیر هنگامی ست
در خلوتگه شب ها و در دهلیز نامردان
سیل مردان در غل و زنجیر
خون چکان از دشنه جلاد
خون چکان از جوخه آتش
می سرایند شعرهای فتح فردا را:

جلاد مرگت باد!
ای خصم! نتکت باد!
ما طنین گرم صدها تیر در بندیم
کز چله سخت کمان فتح
به قلب قیرکونت نشان رفتیم
تا بسازیم دنیا را!
نظم تو نابود،
خلق پا برجاست!

با چشم های باز و با قلب هایی مملو از امید
از ورای میله های بند
می سرایند شعرهای فتح زیبا را
برای خلق در زنجیر...
کیستند اینان؟

این دلیران، شیر مردانند
رفیقان منند
لاله های دشت ایران منند
خون پاک میهن ویران و در بند منند
همیشه اند اینان که می سوزند
لاله اند اینان که می رویند

ریشه در باروت
ساقه از کینه
برگ ها با خشم سرریز و
غنچه ها از انفجار عشق، آکنده!
کیستند اینان؟

دیر وقتی ست، هر شبانگاه یا صبحگاهی
بسته در زنجیر و با اندام خون آلود
می غرند و از پژواک آنان
نیک بنگر!

لاله های سرخ می جوشند و می خوانند:
آه! ای میهن زخمی
ای اسیر دست خونخواران
ای سترگ افسانه ی دیرین
صدای انفجار قلب خونینت طنین انداز
و ما بر دامن این خاک در زنجیر
سفره های فجر گسترده
و از خون جوانت در تمام دشت
کینه پروردیم ...

سلام ما بر آنان باد
درود بی کران خلق،
بر آنان باد
بر آنان کز نگاه سرخشان آتش،
وز فروغ چشمشان
ترکش فرو می ریخت!

یاد باد اسطوره این خفتگان سرخ
یاد باد آن شعله های شور جنگ و رزم
کز زبان ماشه گرم مسلسل ها
یا ز قلب آهنین پتک و از
برندگی ی داس
بر روان و جان خصم آویخت
یاد باد آن پایداری های جاویدان ...

سلام ما بر آنان باد
درود بی کران خلق
بر آنان باد!

اینک در تمام وسعت این خاک
بر فراز گورهای بیشمار مرگ
لاله های سرخ می جوشند
دیرگاهی ست کاندرون بند
در سیه چال های دشمن غدار
لاله ها روییده از خون جوانمردان:

ریشه در باروت
ساقه از کینه
برگ ها با خشم سرریز و
غنچه ها از انفجار عشق، آکنده!
می رویند و می جوشند و می افتند اما
بذر پاک و زنده ی آنها
همچنان پوینده و سرکش
در ضمیر خاک می ماند
با نوید و انتظار رویشی دیگر
همچنان پوینده و سرکش!

یاد و نام تمامی شهدای به خون خفته خلق گرامی باد!

مطلب زیر خلاصه ای است از مقاله بلندی تحت همین عنوان که در ماهنامه مانگلی ریویو مورخ نوامبر ۲۰۰۳ منتشر شده است.

هژمونی ایالات متحده: اقتدار مستمر، مخاطره دائمی

نویسنده: Richard B. Du Boff
تلخیص و برگردان به فارسی: الف. بهرنگ

* کسری مالی کنونی دولت آمریکا از طریق استقراض مالی جبران می‌گردد. آمریکا در سال ۲۰۰۲، مبلغی معادل ۵۰۳ میلیارد دلار از کشورهای خارجی قرض دریافت کرد. این رقم چیزی معادل چهار و هشت دهم درصد تولید ناخالص داخلی این کشور را دربر می‌گیرد. دارایی‌های متعلق به کشورهای خارجی در آمریکا هم اکنون ۲۵۰۰ میلیارد دلار بیش از دارایی‌های آمریکا در کشورهای خارجی می‌باشند. تا اواسط سال ۲۰۰۳ کشورهای خارجی ۴۱ درصد بدهی‌های قابل فروش خزانه داری آمریکا این رقم، ۲۴ درصد کل اوراق قرضه موسسات و ۱۳ درصد سهام شرکت‌های آمریکایی را به مالکیت خود درآوردند. کمپانی‌های آمریکایی به سرمایه‌گذاری در خارج از آمریکا ادامه می‌دهند، اما آمریکا قادر نیست که این سرمایه‌گذاری‌ها را از محل اعتبارات کنونی خود تأمین مالی نماید. کسری‌های مالی دولت آمریکا موجب کاهش ارزش دلار گردیده و این امر این سوء ظن را به وجود می‌آورد که دولت آمریکا قصد دارد تا با کاهش ارزش دلار، کسری روزافزون موازنه تجاری خود را جبران نماید.

* تا همین اواخر، ایک نفت را تنها به نرخ دلار به فروش می‌گذارد. عراق در سال ۲۰۰۰ فروش نفت خود را از نرخ دلار به نرخ یورو تغییر داد (طبعاً این قضیه در مارس ۲۰۰۳ فسخ گردید). ایران هم از سال ۱۹۹۹ همین امر را دنبال می‌کند. جواد یارسانی، رئیس "بخش تجزیه و تحلیل بازار" سازمان ایک، در سخنرانی‌ای در آوریل سال ۲۰۰۲ در اسپانیا عنوان نمود که: "حوزه تجاری مبتنی بر یورو نسبت به حوزه تجاری مبتنی بر دلار سهم بزرگ تری از تجارت جهانی را دربرگرفته و ... از حیث اعتبار خارجی از موقعیت متعادل تری نسبت به دلار برخوردار می‌باشد"، بنابراین این "ایک احتمال‌گذاری و پرداخت بهای نفت به نرخ یورو در آینده را به طور کل منتفی قلمداد نخواهد کرد."

* چنانچه سرمایه‌گذاران خارجی احساس ناامنی کنند و از سرمایه‌گذاری در صنایع آمریکا خودداری کرده و یا دارایی‌های خود به دلار را به معرض فروش بگذارند، دلار آمریکا با سرعت هرچه بیشتری سقوط خواهد کرد. نرخ بهره در آمریکا سر به فلک کشیده، اخذ قرض مشکل‌تر خواهد شد و مصرف‌کنندگان برای خرید محصولات وارداتی مجبور به پرداخت بهای گزاف تری گردیده و همین امر به نوبه خود مانع از مصرف درآمدها جهت خرید دیگر اقلام و نتیجتاً باعث کساد اقتصادی خواهد شد. این وضعیت می‌تواند باعث آن شود تا سرمایه‌گذاران کم‌دل و جرأت، سهام و اوراق قرضه‌ی آمریکایی را حراج کرده و به این ترتیب "وال استریت" را روانه‌ی سرانگیخته‌ی سقوط سازد.

(ادامه مطلب در صفحه ۲۰)

فروش خارجی‌های یک صد موسسه‌ی بزرگ چند ملیتی‌ی رده اول دنیا از ۳۰ درصد به ۲۵ درصد کاهش یافت. در حالی که سهم موسسات مستقر در اتحادیه اروپا از ۴۱ درصد به ۴۶ درصد افزایش پیدا کرد. در سال ۱۹۶۰ آمریکا ۴۷ درصد سهام جهانی‌ی متمرکز در حوزه‌ی سرمایه‌گذاری‌های مستقیم در سایر ممالک را در اختیار داشت. در حالی که در سال ۲۰۰۱ این رقم به ۲۱ درصد تقلیل یافت.

* از ۲۵ فقره ادغام و تصرف مالی (Acquisition) بزرگی که طی سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰ در آمریکا صورت گرفت، پنج مورد مربوط می‌شد به تصاحب موسسات آمریکایی توسط شرکت‌های چندملیتی خارجی (۳ مورد توسط شرکت‌های انگلیسی و ۲ مورد آلمانی). از ۲۰ موسسه عظیم اقتصادی که بین سال‌های ۱۹۸۷ تا ۲۰۰۱ در خارج از مرزهای محلی خود به ادغام و تصرف مالی دیگر موسسات مبادرت کردند تنها دو موسسه آمریکایی بود (جنرال الکتریک و سیتی‌گروپ). این دو موسسه مجموعاً ۵ درصد ارزش تمامی معاملات ادغامی و تصرفی را شامل می‌شد.

* در عرصه سرمایه‌گذاری جهانی، آمریکا نه فقط از موقعیتی برتر و غالب برخوردار نیست بلکه حتی آسیب‌پذیر نیز می‌باشد. حلقه ضعیف اقتصاد آمریکا، موقعیت دلار این کشور است. بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۵، سهم اندوخته‌های خصوصی‌ی جهانی‌ی مستقر و موجود در کشورهای کشورهای اروپایی از ۱۳ درصد به ۳۷ درصد ترقی پیدا کرد در حالی که سهم دلار در این رابطه از ۶۷ درصد به ۴۰ درصد نزول پیدا کرد. از سال ۱۹۹۰، اضافه موازنه (Positive Balance) مالی اقتصاد آمریکا در حوزه درآمد حاصل از سرمایه‌گذاری، نزول پیدا کرده است. در حالی که سرمایه‌گذاری‌های خارجی در آمریکا نسبت به سرمایه‌گذاری‌های این کشور در کشورهای خارجی با شتاب بیشتری رشد یافته است. در سال ۲۰۰۲، موازنه مالی اقتصاد آمریکا در این حوزه دچار کسری موازنه (Negative Balance) گردید.

اقتدار اقتصادی آمریکا

* آمریکا در سال ۱۹۵۰ نیمی از تولید ناخالص جهانی را تأمین می‌کرد. حال آن که امروزه ۲۱ درصد تولید ناخالص جهانی را عرضه می‌نماید. در همان سال ۱۹۵۰، قریب به ۶۰ درصد تولید صنعتی جهان در آمریکا صورت می‌گرفت. در حالی که در سال ۱۹۹۹ این رقم به ۲۵ درصد بالغ می‌گردید. در سال ۲۰۰۱، سهم آمریکا در صادرات خدمات تجاری - یعنی آن بخش از اقتصاد جهانی که نسبت به سایر بخش‌ها از سریع‌ترین میزان رشد برخوردار می‌باشد - به ۲۴ درصد بالغ می‌گردید در حالی که اتحادیه اروپا رقمی معادل ۲۳ درصد و در صورت محاسبه مبادلات تجاری میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا ۴۰ درصد مبادلات اقتصادی در این بخش از اقتصاد جهانی را دربرمی‌گرفت.

* در سال ۲۰۰۲ شرکت‌های غیرآمریکایی، صنایع عمده و بزرگ اقتصاد جهانی را تحت کنترل خود درآوردند. به طوری که از هر ۱۰ واحد تولیدی عظیم در صنایع الکترونیک و لوازم الکتریکی ۹ واحد، از هر ۱۰ واحد تولیدی عظیم در بخش تصفیه نفت ۸ واحد، از هر ۱۰ کمپانی مخابراتی راه دور ۶ واحد، از هر ۱۰ موسسه داروسازی ۵ واحد، از هر ۱۰ موسسه تولید مواد شیمیایی ۴ واحد، از هر ۷ شرکت هواپیمایی ۴ شرکت را شامل می‌شدند. علاوه بر آن، اگر چه "Citygroup" و "Bank of America" دو بانک بزرگ جهان محسوب می‌شدند، با این وصف از میان ۲۵ عدد از بزرگ‌ترین بانک‌های جهانی، ۱۹ بانک متعلق به بانک‌های غیرآمریکایی بود.

* از میان ۱۰۰ موسسه بزرگ جهانی‌ی موجود در سال ۲۰۰۰ که دارایی‌های آنها در تملک منابع مالی‌ی خارجی قرار داشت، ۲۳ موسسه متعلق به شرکت‌های آمریکایی بود. طی دهه ۱۹۹۰، سهم شرکت‌های چندملیتی‌ی آمریکا در زمینه‌ی

ستون آزاد

سیاست آمریکا در قبال اختلافات چین و تایوان

تهیه و تنظیم: روناک مدائن*

ون جیباؤ، رئیس جمهور چین، ۸ تا ۱۲ دسامبر را برای مذاکرات سیاسی و اقتصادی در آمریکا به سر برد. در طول این دیدار و در شرایطی که اختلافات چین و تایوان تشدید شده است، جورج بوش از تایوان به دلیل اقدام به برگزاری فرزنددومی که امکان دارد منجر به استقلال تایوان شود، انتقاد کرد. بوش در ۹ دسامبر در جلسه ای با حضور "ون"، اعلام کرد: "ما با هر نوع اقدام یکطرفه از جانب چین یا تایوان برای تغییر موقعیت کنونی این دو کشور، مخالفت خواهیم کرد. رهبر تایوان به اقداماتی دست زده که نشان می دهد به طور یکجانبه درصد تغییر شرایط است، که ما با این امر مخالفیم... آمریکا و چین در جنگ با تروریسم در کنار هم هستند و با هم در رویارویی با مشکلات و خطرات قرن بیست و یکم همکاری خواهند کرد." ون نیز در جواب گفت: "چین از آمریکا، به دلیل موضعی که در مقابل وقایع اخیر در تایوان اتخاذ کرده قدردانی میکند..."

* این مطلب با توجه به آمار و اطلاعات مندرج در واشنگتن پست ۱۸ آگوست ۲۰۰۳ و نیوزویک ۱۷ آپریل ۲۰۰۳ و مصاحبه بوش با کانال تلویزیونی (ABC) تهیه و تنظیم شده است.

۱- یکی از سیاستمداران چین و عضو حزب کمونیست در ۱۶ دسامبر به خیرگزاری سی-ان-ان گفت: "طبق گفته بوش، اگر تحریکات تایوان موجب حمله چین به آن کشور شود، آمریکا دخالتی نخواهد کرد." به نظر می رسد موضعی که وان را خوشحال کرده این گفته بوش باشد.

در چند ماه اخیر روابط چین و تایوان رو به وخامت گذاشته و صحبت از خطر جنگ شده است. چن شویبان، رییس جمهور تایوان، در تلاش برای کسب حمایت توده ای، برگزاری رفراندومی را به عنوان "امنیت ملی" پیشنهاد کرده است. هدف این رفراندوم تغییر قانون اساسی تایوان است که هنوز این جزیره را بخشی از چین میدانند. احتمالاً نتیجه این رفراندوم آن خواهد شد که چین ۵۰۰ موشکی که تایوان را هدف قرار داده اند را خنثی کند.

در اوائل نوامبر ۲۰۰۳، وزیر دفاع تایوان اعلام کرد که این کشور حاضر است برای رسیدن به استقلال، حتی به جنگ نیز تن در دهد. چین نیز با تأکید بر قانون اساسی فعلی تایوان، اعلام کرده است که اگر لازم شود با متوسل شدن به جنگ، از استقلال تایوان جلوگیری خواهد کرد.

در ۱۹۹۶ که اختلافات بین تایوان و چین حاد شده بود، دولت کلیتون ۲ عدد از کشتی های هواپیمابر خود را در تنگه تایوان در وضعیت آماده باش نگاه داشت. در آوریل ۲۰۰۱، وقتی که یک جت جنگنده چینی هواپیمای جاسوسی آمریکا را که وارد مرز هوایی چین شده بود مورد حمله قرار داد، رابطه آمریکا و چین تیره شد. بعد از این درگیری، دولت آمریکا خبر فروش اسلحه به تایوان را تأیید کرده و اعلام کرد که از این کشور در مقابل حملات چین دفاع خواهد کرد.

بعد از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر، چین از همکاری با آمریکا در "جنگ علیه تروریسم" به عنوان وسیله ای برای بهتر کردن روابط این دو کشور، هر چند موقتی، استفاده کرد. همکاری

چین با آمریکا در مبارزه با "تروریسم" و بحران اتمی کره شمالی، در بسیاری زمینه های دیگر نیز به چین کمک کرده است. حفظ امنیت چین در منطقه، بستن قراردادهای سودآور تجاری با آمریکا، سرکوب استقلال طلبان تایوان و مخالفین در استان های مسلمان نشین غرب چین، از جمله این موارد هستند.

دولت چین مسائلی مثل رقابت ین و دلار، و عدم توازن صادرات و واردات از آمریکا را، مسائلی صرفاً اقتصادی ارزیابی کرده و برای اینکه این مسائل موجب تشدید اختلاف با آمریکا نشوند از ربط دادن آنها به سیاست خودداری کرده است. اما گسترش قدرت نظامی آمریکا در جهان و تلاش چین برای تبدیل شدن به وزنه ای در سیاست جهانی، زمینه های برخوردی جدی را به وجود آورده است.

قبل از ملاقات بوش با "ون"، سخنگوی کاخ سفید تأکید کرد که موضع آمریکا در قبال تایوان تغییر اساسی نکرده است: "آنچه که شاهدش هستیم شفاف کردن نظرات ما در مورد مسئله چین و تایوان است. از طرفی برای تایوان روشن کرده ایم که ما موافق جدایی آن از چین نیستیم، و از طرف دیگر چین باید بداند که این مخالفت ما با استقلال تایوان به معنای چراغ سبزی برای حمله نظامی به تایوان نیست."

دولت آمریکا در ۱۸ نوامبر ۲۰۰۳ تحت فشار تولیدکنندگان و اتحادیه های کارگری، مالیات بر اجناس وارد شده از چین را افزایش داد (مثل پارچه و تلویزیون). چین نیز در پاسخ به این عمل، قراردادهای خرید گندم و دیگر غلات از آمریکا را فسخ نمود. این سه ماهی که

به انتخابات ریاست جمهوری تایوان مانده است، مرحله ای بسیار متزلزل و غیر قابل پیش بینی در آسیای شرقی است. اما در حال حاضر که بخش مهمی از نیروی نظامی آمریکا درگیر عراق است، آمریکا در شرایطی نیست که بخواهد در درگیری نظامی احتمالی چین و تایوان مداخله کند. منافع کوتاه مدت آمریکا نیز بر سیاستش در این رابطه تأثیر خواهد گذاشت. اولاً چین از حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق حمایت کرده است. در ضمن آمریکا انتظار دارد که چین از ابزارهای اقتصادی و سیاسی اش برای تحت فشار قرار دادن کره شمالی در پذیرفتن شرایط آمریکا در مذاکرات متوقف کردن برنامه های هسته ای، استفاده کند. در نتیجه آمریکا در حال حاضر می خواهد که روابط نزدیکش را با چین حفظ کند. رئیس جمهور چین نیز در سفر اخیرش به کاخ سفید اعلام کرد که قراردادهای فسخ شده خرید هواپیماهای بوئینگ و همچنین خرید گندم و دیگر غلات دوباره از سر گرفته خواهند شد.

جناح راست حاکمیت آمریکا همیشه تأکید بر لزوم اعمال خشونت، حتی جنگ، علیه چین داشته است. از این رو سازمانی به نام "پروژه قرن جدید آمریکایی" که جناح راست نئوکنسرواتیوهای پنتاگون را نمایندگی می کند، در رد سخنان صلح جویانه بوش در باره چین، اعلامیه ای صادر کرد: "جلب رضایت خاطر یک دیکتاتور موجب تشویق آن خواهد شد. دفاع از تایوان دمکراتیک ثبات را به آسیای شرقی خواهد آورد، اما تشویق شیوه های قلدرانه چین، عدم ثبات را." دیک چینی و دانالد رامسفیلد نمایندگان این گروه در دولت بوش هستند که در حمله به افغانستان و عراق نقش عمده را بازی کردند. در آوریل ۲۰۰۱، این گروه شدیداً با کالین پاول، که خواهان حل دیپلماتیک اختلاف چین و آمریکا در مورد تصادم هواپیمای جاسوسی آمریکا و جت جنگنده چینی

بود، مخالفت کرده و خواهان جنگ با چین بود.

وابستگی اقتصادی چین به

امپریالیسم^۲

سیاست آمریکا در قبال تایوان انعکاس تضاد موجود در روابط آمریکا و چین است. با اینکه بخش هایی از حاکمیت آمریکا چین را مانعی بر سر راه استقرار هژمونی آمریکا در آسیا می دانند، غول های اقتصادی آمریکا خواهان حفظ روابط اقتصادی سودآورشان با چین هستند.

از زمانی که ریچارد نیکسون روابط دیپلماتیک با چین را بنیان گذاشت و در سال ۱۹۷۳ اتحاد غیررسمی این دو کشور علیه شوروی آغاز گردید، یک وابستگی پیچیده دوطرفه بین آمریکا و چین بوجود آمد. چین نه تنها به مرکز تولید کم خرج و سودآور تبدیل شد، بلکه نقش تأمین کننده کسر بودجه و جبران کننده عدم توازن صادرات و واردات آمریکا را نیز پیدا کرد. بخصوص در ۵ سال گذشته بانک مرکزی چین، که حدود ۱۲۰ میلیارد دلار سهام دولتی آمریکا را صاحب است، بزرگترین خریدار اوراق قرضه آمریکا بوده است.

رابطه صاحبان قدرت آمریکا و چین حتی در خانواده بوش نیز انعکاس پیدا کرده است. اخیراً برادر بوش در تگزاس اعتراف کرد که در عرض ۵ سال گذشته سالانه ۴۰۰ هزار دلار از یک کمپانی چینی در شانگهای حقوق دریافت کرده است، بدون آنکه نقشی در آن کمپانی داشته باشد. صاحب این کمپانی پسر رییس جمهور سابق چین است.

وقتی چین در دسامبر ۲۰۰۱ به عضویت سازمان جهانی تجارت درآمد، عزم کرد که تا سال ۲۰۰۶ باقیمانده سدهایی را که در مقابل سرمایه های

خارجی در این کشور وجود دارد از بین ببرد. در نتیجه سیل سرمایه های خارجی به چین سرازیر شد و در نتیجه موجب شد که مجامع مالی جهان ظهور چین را به عنوان قدرت صنعتی جدیدی پیش بینی کنند. به عنوان مثال مجله اکونومیست انگلیس در ماه اکتبر نوشت: "ایالت گوانگدونگ^۳ کارگاهی است برای جهان سرمایه داری، همانند منچستر قرن نوزدهم...."

درست است که حدود ۵۰ درصد دوربین های جهان، ۳۰ درصد تلویزیون ها، ۲۵ درصد ماشین های لباس شویی، و ۲۰ درصد یخچال های دنیا در چین ساخته و یا مونتاژ می شوند، اما مقایسه کردن چین با انگلیس در قرن نوزدهم و یا آمریکا در قرن بیستم، اساساً اشتباه است. نرخ رشد صنعت در چین به سرازیر شدن سرمایه های عظیم خارجی و صدور کالاهای بسیار ارزان به غرب، بستگی دارد. چین نه به یک کارخانه جدید برای جهان سرمایه داری، بلکه به کارگاهی برای کشورهای سرمایه داری تبدیل شده که در آن حقوق کارگران به هیچ گرفته شده و دارای بدترین شرایط کاری است. رشد اقتصادی چین در دهه ۱۹۹۰ در نتیجه توسعه بازار مصرف داخلی و یا پیشرفت صنایع ملی نبود. واقعیت این است که نیمی از صادرات چین یا مونتاژ هستند و یا نیمه مونتاژ. فراوانی نیروی کار، دستمزد پائین، مالیات کم، و سرکوب شدید، مجموعه عواملی بودند که چین را به یکی از مناطق مناسب برای سرمایه گذاری کمپانی های بین المللی تبدیل کرده بود. از ۱۹۹۰ تاکنون بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار در چین سرمایه گذاری شده است. ۸۱ درصد از صادرات چین متعلق به کمپانی های خارجی است.^۴

^۳ - Guangdong ایالت جنوبی چین

است که با هنگ کنگ هم مرز می باشد.

^۴ - به عنوان مثال ۵۴ درصد از دی-وی-دی تولید شده در دنیا، ۲۸ درصد تلفنهای دستی، ۱۳ درصد دوربین های دیجیتال، ۲۰ درصد کامپیوترهای

بسیاری از کمپانی های بین المللی، به دلیل نرخ بسیار پائین دستمزد در چین، کارخانه هایشان را از آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین به این کشور منتقل کرده اند. به همین دلیل است که به عنوان مثال ۲۳۰ هزار نفر از کارگران مکزیک، از سال ۲۰۰۱ تاکنون، از کار بیکار شده اند. حقوق متوسط یک کارگر کارخانه در چین ساعتی ۴۰ سنت است، یعنی یک ششم مزد کارگر در مکزیک و یک چهارم آن در آمریکا. نیروی کار در چین مانند دریایی بیکران و پایان ناپذیر است و این موجب بروز مشکلات اجتماعی بسیاری شده است. ۴۰ میلیون کارگر که زمانی در کارخانه های دولتی مشغول به کار بوده اند، در اثر ورشکستگی و یا تغییر شیوه تولید، اخراج شده اند. در روستاها، عدم کنترل بر روی قیمت محصولات کشاورزی و شیوه تولید، میلیون ها نفر از دهقانان را مجبور به کوچ به شهرها در جستجوی کار کرده است. هر ساله به طور متوسط ۷ میلیون دانش آموز از مدرسه فارغ التحصیل شده و به بازار کار می پیوندند.

علیرغم جمعیت بسیار وسیع، بازار داخلی چین نسبتاً بسیار محدود است زیرا که اکثر مردم توانایی خرید کالاهای تولید شده را ندارند. تنها لایه اجتماعی بسیار کوچکی، از استثمار عظیم ترین نیروی کار جهان، سود برده است. حدود ۱۰ هزار نفر از سرمایه داران چین، به دلیل ارتباط با غول های سرمایه جهانی، بیش از ۱۰ میلیون دلار سرمایه دارند. درحالیکه درآمد متوسط سالانه در شهرها ۱۲۰۰ دلار و درآمد سالانه یک درصد از جمعیت حدود ۲۰۰۰ دلار است.

نابرابری های شهر و روستا نیز افزایش یافته اند زیرا که ۸۸ درصد از

رومیزی، ۱۲ درصد از کامپیوترهای قابل حمل، و ۲۷ درصد تلویزیون های رنگی و همچنین درصد بالایی از تولیدات ماشین آلات و پارچه که در چین تولید می شوند متعلق به کمپانی های غیر چینی هستند.

سرمایه گذاری های خارجی در بنادر جنوب و شرق چین مصرف می شوند و ۹ درصد در مناطق توسعه نیافته مرکزی و ۴.۶ درصد در غرب.

وابستگی تکنولوژیکی، ناچیز بودن تولید، کمبود منابع و نیاز به مواد اولیه خارجی^۵، و کمبود کمپانی های بزرگ بین المللی چینی، از عواملی هستند که توسعه اقتصادی چین را به نیازهای کمپانی های خارجی وابسته کرده است، حتی بیشتر از زمانی که کشوری نیمه مستعمره بود.

درست به دلیل وابستگی به سرمایه های خارجی بود که چین با قبول شرائط WTO، بازارش را به روی سرمایه های خارجی باز کرد. اما افزایش مشکلات اقتصادی در آمریکا، ژاپن، و اتحادیه اروپا موجب کاهش تقاضا در بازارهای جهانی و در نتیجه کاهش شدید در صادرات چین خواهند شد. هر نوع سقوط رشد اقتصادی در چین موجب رد تئوری "تبدیل شدن چین به قدرت جدید صنعتی در جهان" شده، و منجر به بروز نتایج اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عمیقی خواهد شد. یکی از مهمترین این نتایج تشدید قهر طبقاتی در اثر اختلاف شدید اقتصادی بین اکثریت تحت ستم و محروم و اقلیتی خواهد شد که با ارضای نیازهای سرمایه بین المللی، به سود سرشاری رسیده است.

به طور کلی، حل شدن چین در بازار جهانی سرمایه، موجب افزایش نابرابری های اجتماعی و اقتصادی و تشدید تضاد طبقاتی شده است. دولت چین برای حفظ رژیم خود به جلب حمایت طبقات مرفه و احساسات ملی آنان پناه آورده است. در نتیجه تایوان به عنوان سمبل ناسیونالیسم چین اهمیت زیادی پیدا کرده است.

^۵ - منجمله ۱۰۰ درصد از فایبر آپتیک مورد نیاز، ۸۰ درصد نفت، و ۵۷ درصد از کالاهای مکانیکی از واردات تأمین می شوند.

سکوت دولت آمریکا

در رابطه با گروه های تروریستی آمریکایی

سروصدای آن را خواباند و تاکنون نیز هیچکس در ارتباط با آن دستگیر نشده است. یکی از حقایقی که در مورد انترکس کشف شد این بود که این ماده از طریق آزمایشگاه های ارتش در اختیار تروریست ها قرار گرفته بود.

جریان های تروریستی تگزاس و ماجرای انترکس نشان می دهد که عناصر فاشیست افراطی در آمریکا برای اجرای عملیات تروریستی عمده، از امکانات، قدرت و حمایت های لازم برخوردارند. و دولت آمریکا در جهت پیشبرد مقاصد امپریالیستی خود هر گاه که بخواهد می تواند آن اعمال را به تروریست های خارجی نسبت دهد. باید دانست که به ۲ دلیل عمده، تبلیغات حول یک گروه تروریستی دست راستی آمریکایی با سیاست ها و اهداف دولت بوش نمی خوانند.

اول اینکه توجه مردم دنیا را از "خطر تروریسم" غیرآمریکایی دور می کند. از ۱۱ سپتامبر به بعد، هدف اصلی آمریکا استفاده از به اصطلاح "خطر تروریسم" برای توجیه تجاوزات نظامی علیه افغانستان و عراق بوده است. دوم اینکه فاش شدن نظرات فاشیستی این تروریست های آمریکایی، مشکل بزرگی برای دولت آمریکا ایجاد خواهد کرد چرا که بوش و حزب جمهوریخواه با کسانی که دارای نظرات سیاسی مشابه با تروریست های تگزاس هستند، در ارتباط نزدیک قرار دارند.

آنها سکوت اختیار کرد؟ دلیل این امر روشن است. این اشخاص آمریکایی الاصل و وابسته به گروه های راست افراطی و فاشیست بودند. یکی از این تروریست ها ویلیام کرار (William J. Krar) بود، او، که از سال ۱۹۹۵ تحت نظر بوده، بعد از اعتراف به جرم خویش مبنی بر تولید سلاح شیمیایی که می تواند طبق قانون آمریکا منجر به حبس ابد شود، به ۱۱ سال زندان محکوم شد. همسرش نیز به جرم همکاری با او به ۵ سال زندان محکوم شد.

اما پرونده تروریست های تگزاس تنها عملیات تروریستی نیست که دولت آمریکا درباره اش سکوت کرده است. حمله تروریستی که با استفاده از گرد انترکس (سیاه زخم) در اکتبر ۲۰۰۱ شروع و موجب مرگ ۵ نفر شد، نمونه دیگری از این نوع بود. در ابتدا که دولت آمریکا قصد داشت جریان انترکس را به "بن لادن" و یا عراق نسبت دهد، تبلیغات وسیعی را در مورد آن به راه انداخت. اما به تدریج که حقایق در مورد اهداف و منابع انترکس فاش شدند، دولت آمریکا

"جنگ با تروریسم" مهمترین دستاویز دولت آمریکا در اجرای سیاست های امپریالیستی خود، در سالهای اخیر بوده است که آن را با اشغال عراق تا یورش به حقوق و آزادی های مردم آمریکا و دیگر کشورهای جهان و همینطور با اجرای سیاست های اقتصادی یغماگرانه اش جهت استثمار هر چه بیشتر خلق های جهان پیش برده است.

اما علیرغم تمام رجزخوانی ها در مورد مبارزه با تروریسم، دولت آمریکا در مورد گروه های راست افراطی و فاشیستی آمریکایی و عملیات تروریستی آنان سکوت می کند. به عنوان مثال محاکمه ۲ تروریست آمریکایی حامل سلاح های کشتار جمعی در تگزاس در سکوت برگزار شد و در خارج از ایالت تگزاس کسی اسم آنها را نشنید. با توجه به حجم زیاد سلاح های شیمیایی و غیرشیمیایی که از این اشخاص به دست آمد، انتظار می رفت که این موضوع در صدر اخبار آمریکا قرار بگیرد. اما چرا دولت آمریکا در مورد

پیام فدایی و خوانندگان

آمان

ر - ن

با دروذهای انقلابی

نامه تان را دریافت کردیم. با سپاس از همکاریتان با ما، برایتان موفقیت و پیروزی آرزو مندیم.

انگلستان

ر - م - ص

با سلام

فکس ارسالی رسید. متأسفانه به علت عدم شناخت، برای ما امکان پاسخگویی به درخواست شما وجود ندارد. موفق و پیروز باشید.

سوئد

ر - ع

با دروذهای انقلابی

به این وسیله دریافت نامه تان را به اطلاع تان می رسانیم. موفق و پیروز باشید.

تصحیح و پوزش

در شماره های قبلی پیام فدایی برخی اشتباهات چاپی رخ داده است که بدینوسیله، ضمن پوزش از خوانندگان پیام فدایی و با تشکر از رفیق بابکان از سوئد که این اشتباهات چاپی را متذکر گردیده است، به ترتیب زیر تصحیح می گردند:

شماره	صفحه	ستون	سطر	نادرست	درست
۵۱	۱۱	۱	۹	اٹامه	اسامه
۵۱	۱۲	۲	۲۷	چهارمکل	چهارم کل
۵۱	۱۲	۳	۷	توتنی	توانی
۵۱	۱۳	۱	۴۰	ابو مزین	ابو مازن
۵۱	۱۴	۲	۹	میویورک	نیویورک
۵۱	۱۴	۲	۱۰	وابسه	وابسته
۵۲	۲	۳	۱۲	اسلام آباد	دارالسلام
۵۳	۱۹	۱	۱۸	انکاناتی	امکاناتی
۵۳	۲۳	۲	۱۸	مضنونانه	مظنونانه
۵۴	۱۷	۳	۶	سلمان خالدزاد	زلما خلیلزاد
۵۴	۱۹	۲	۸	برقه	برقه
۵۴	۱۹	۲	۱۸	برقه	برقه
۵۴	۱۹	۳	۱۸	برقه	برقه
۵۴	۲۲	عنوان مطلب		قربانی سیاستهای جنایتکارانه	قربانی سیاستهای سرکوبگرانه

چرا رژیم های سرمایه داری در سرتاسر جهان به کاهش خدمات اجتماعی دست می زنند؟

(رونال مدائن)

چرا در قرن بیست و یکم، در شرایطی که صنعت و علم و تکنولوژی به حدی از رشد خود رسیده که بشریت را قادر به تولید مایحتاج ضروری برای تأمین زندگی همه مردم جهان میکند، امروز شاهد آنیم که حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی، روز به روز از خدمات اجتماعی، بخصوص حقوق بازنشستگی کارگران کاسته می شود؟

ایدئولوژیست ها و عمال رژیم های سرمایه داری غالباً با تأکید بر افزایش جمعیت وابسته (اطفال و بازنشستگان و ازکارافتادگان) عنوان می کنند که دلیل کاهش این خدمات در کشورهای پیشرفته بالا رفتن متوسط عمر، و افزایش تعداد افراد بازنشسته نسبت به شاغلین می باشد. اما جالب است بدانیم که طبق آمار سازمان ملل، کاهش میزان تولد در کشورهای توسعه یافته موجب خنثی شدن عامل افزایش طول عمر شده و به این دلیل نسبت افراد وابسته به افراد شاغل کاهش هم یافته است (از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۸ از ۶۴ به ۶۱ رسیده). بنابراین با تکیه بر آمارهای سازمان ملل نیز نمی توان گفت که کاهش خدمات به دلیل بالا رفتن سن متوسط می باشد. همچنین باید توجه داشت که تا سال ۲۰۵۰ نسبت جمعیت وابسته به افراد شاغل تقریباً ۵۰ درصد افزایش خواهد یافت. در حالیکه اگر نرخ افزایش ثروت را در کمترین حدش، یعنی ۲ درصد در سال در نظر بگیریم همین مقدار به راحتی می تواند جوابگوی افزایش جمعیت بازنشسته و وابسته باشد و تازه با همین نرخ افزایش ثروت، زمان کار هم می تواند کوتاه تر از حد فعلی شود. به این ترتیب معلوم می شود که افزایش تولید و درآمد سرانه بیشتر از افزایش نسبت جمعیت وابسته به جمعیت شاغل هست و خواهد بود.

واقعیت این است که دلیل اصلی قطع و کاهش خدمات بازنشستگی نه در افزایش جمعیت و افزایش طول عمر بلکه در ذات سیستم سرمایه داری نهفته است. خدمات بازنشستگی مثل همه خدمات اجتماعی، بخشی از ارزش اضافه ای که طبقه کارگر تولید کرده و به شکل سود خالص به جیب سرمایه داران سرازیر می شود را به خود اختصاص می دهد. بنابراین یکی از سیاست های که می تواند موجب افزایش سود خالص سرمایه داران شود، افزایش سن بازنشستگی و یا افزایش سهم کارگر برای صندوق تأمین خدمات اجتماعی است.

در دوران رونق بعد از جنگ جهانی دوم که نسبت سود به سرمایه در حال رشد بود و در شرایطی که

طبقه کارگر در کشورهای صنعتی با توجه به وجود چشم اندازهای انقلابی بطور عینی در سطح جهان (چشم اندازهایی که با انقلاب اکتبر، انقلاب چین و عینیت مبارزات انقلابی در اقصی نقاط جهان بوجود آمده بودند) برای رسیدن به جامعه سوسیالیستی، بر علیه طبقه حاکم در کشورهای خود وسیعاً مبارزه انقلابی می نمودند، دولت های حاکم در این کشورها امکان آن را یافتند که با قائل شدن بودجه هائی برای افزایش خدمات اجتماعی سدی در مقابل رشد انقلاب در این کشورها بوجود آورند و این توهم را ایجاد کنند که سیستم سرمایه داری نیز قادر به پاسخگویی به نیازهای کارگران و زحمتکشان می باشد. در همین دوره بود که خدمات اجتماعی را تا اندازه ای افزایش دادند و سن بازنشستگی را پایین آوردند. مشخص است که در همان سالهای ۱۹۴۰ نیز مخارج رفرفرم هائی که انجام شد، مستقیماً از ارزش اضافه تولید شده توسط کارگران و با کاهش دستمزد آنان پرداخت شد و نه از سود سرمایه داران.

اکنون که میزان سرمایه گذاری در کشورهای صنعتی مدرن افزایش نجومی یافته، میزان سود نسبت به سرمایه به کار گرفته شده کاهش بسیار یافته است. سرمایه داران برای جبران سقوط نرخ سوددهی سرمایه به راه حل هایی مثل کاهش خدمات اجتماعی و کسر حقوق کارگران دست می زنند. سرمایه داران دولت ها را مجبور به کاهش مالیات بر سود سرمایه و کاهش سهم کارفرماها در صندوق خدمات و تأمین اجتماعی کرده اند. خدمات درمانی، تحصیل، مسکن و حقوق بیکاری و بازنشستگی نیز به کالاهایی تبدیل شده اند که باید توسط کارگران خریداری شده و به سرمایه داران سود برسانند.^۱ در کشورهای توسعه یافته صنعتی روند کاهش حقوق و خدمات اجتماعی کارگران در سالهای اخیر شدت بیشتری یافته است. این امر مستقیماً از هجوم گسترده سرمایه داری به حقوق کارگران در شرایط فقدان یک قطب قدرتمند کارگری ناشی شده است. در این شرایط احزاب رفرفرمیست و سندیکاها را راست کارگری - که مبنای برنامه های خود را پذیرش سیستم کارمزدی و روابط اقتصادی اجتماعی سرمایه داری قرار داده اند - ورشکستگی خود را با برجستگی هر چه بیشتری به نمایش می گذارند.

بر مبنای آنچه گفته شد، عدم پرداخت بدهی های دولت ایران به سازمان تأمین اجتماعی و گسترش

^۱ - به سرمقاله پیام فدایی شماره ۵۵ رجوع شود.

سیاست های ضدکارگری رژیم وابسته ایران نیز بخشی از رفرفرم هایی است که جهت جبران بحران در سیستم سرمایه داری جهانی و جبران کاهش نرخ سود سرمایه، علیه طبقه کارگر در سطح جهان صورت می گیرد. بطور کلی، امروز بدلیل بحران در سیستم سرمایه داری جهانی و شرایط بحرانی که هم در کشورهای صنعتی و هم در کشورهای وابسته به سرمایه داری جهانی وجود دارد، خدمات بهداشتی و اجتماعی در سرتاسر جهان مورد حمله قرار گرفته و میلیون ها کارگر و توده زحمتکش در سرتاسر جهان در فقر شدید و بی خانمانی زندگی می کنند.

بررسی تاریخ قرن گذشته نشان می دهد که هر گاه طبقه کارگر به پیروزی هایی در گرفتن حقوق خود رسیده است، در اثر مبارزات انقلابی سیاسی و اجتماعی خود در تقابل با رفرفرمیسم بوده است. بر عکس، در ۲۰ سال گذشته موفقیت طبقه حاکم بر جهان سرمایه داری در تجاوز به حقوق کارگران و زحمتکشان، مستقیماً به دلیل عقب نشینی طبقه کارگر و عدم وجود فعالیت های انقلابی همراه با آگاهی طبقاتی، بوده است.

حق برخورداری از یک زندگی سالم، بهداشت و درمان، تحصیل، تغذیه سالم، حقوق بازنشستگی مکفی و دیگر امکانات اجتماعی در زمانی عملی خواهد شد که کل سیستم اقتصادی سیاسی موجود، که متکی بر سود شخصی گروهی کوچک و استثمار اکثریت است، سرنگون شده و سیستمی اجتماعی که براساس نیازهای انسانی است جایگزین آن شود. در چنین سیستمی است که همه انسانها به حقوق انسانی خویش رسیده و همگان به طور مساوی به ثروت موجود در جهان، دسترسی خواهند یافت.

لیست کمکهای مالی

انگلستان

سارا ۳۰ پوند
کیومرث سنجری ۱۰ پوند
بهروز دهقانی ۱۰ پوند
رفیق - ز ۵ پوند

سوئد

پویان ۵۰۰ کرون

آمریکا

کتاب ۷۰ دلار آمریکا
کمونیس ۵۰ "

مشاهدات و تجربیات یکی از بازماندگان ...

(بقیه از صفحه ۱۰)

بعد به من گفتند که حکم ۳۰۰ ضربه شلاق را که دادگاه انقلاب بریده بود باید امضاء کنی. مرا مجبور کردند که حکم شلاق را امضاء کنم. کار دیگری که می کردند و توی اوین هم رسم بود، این بود که ما را می نشانند پشت در اتاق شکنجه. در زندان سپاه اصفهان یکبار مرا بردند نشانند جلوی یک دری و یک ذره هم چشم بند مرا دادند بالا. من فقط پائین در را می دیدم. آدمهایی را می دیدم که مزدوران آنها را کشان کشان از روی زمین می بردند ولی وقتی که در بسته می شد، صدای جیغ و هوار می آمد و بعد از مدتی که در باز می شد آدمها را بیهوش می کشیدند بیرون.

گفتی حکم دادگاه انقلاب. مگر تو دادگاهی شده بودی؟

نه! ولی درموقع شکنجه کردن، حکمی به اسم دادگاه به زندانی می دادند تا امضا کند.

من درست روز ۲۴ دی ۶۰ برای اولین بار رفتم دادگاه. روز ۲۴ دی، هفت نفر را صدا زدند. مجاهدین، شب قبل توی اصفهان ترور کرده بودند. پاسدارها آمدند توی بند ما هفت تا را صدا زدند. آن وسایلی هم که داشتیم توی کارتن برای آخرین بار نگاه کردیم. اون موقع متأسفانه این یک رسمی شده بود که الان برای من گفتنش خیلی راحت است. ولی آنموقع وقتی بتو می گفتند برای دادگاه آماده شو، تو اولین کاری که می کردی می رفتی سراغ کارتن وسائلت و اگر عکس یا چیزی از خانواده ات داشتی یک نگاه بهش می کردی. من هیچوقت یادم نمی رود دوستی داشتیم باسم لطف الله یادگاری که یک بچه چهار ماهه داشت. خانواده لطف الله توانسته بودند که عکس بچه اش را با هزار التماس و مکافات به او برسانند. او هم با کاغذ براش قاب درست کرده بود گذاشته بود زیر قوطی اش. صبح که ما را صدا زدند لطف الله را هم صدا کردند. لطف الله گفت یک بار دیگر

گرداندند توی سپاه. آنروز نمی دانم به چه دلیلی سپاه آمادگی نداشت مرا آنجا نگه دارد. مرا به زندان اصفهان بردند بعد از سه یا چهار روز ساعت ۷ صبح مرا صدا کردند. ظرف یک ماه من ۳۷ جلسه بازجویی داشتم. صبح ساعت ۷ می آمدند مرا از زندان اصفهان می بردند دادستانی. توی دادستانی توی یک اتاق تا ساعت ۶ و ۷ شب از من بازجویی می کردند. آن موقع بهش می گفتند بازپرسی. مرحله بازجویی بعد از دادگاه را بازپرسان انجام می دادند. بعد از بازجویی مرحله بعدی بازپرسی بود. در سال ۶۰ در اصفهان بازجویی چشم بسته انجام می شد. بازپرسی با چشم باز و در محلی که در انتهای محل سپاه واقع شده بود. این قسمت با ساختمان دادستانی و دادگاه فاصله کمی داشت. در آن زمان به مرتضی شاه مرادی ارتقاء درجه داده بودند و او بازپرس شده بود. آنموقع اینها فشار را گذاشتند روی اینکه من اعتراف کنم که در کردستان کار نظامی کرده ام.

چرا می خواستند که اعتراف به کار نظامی بکنی؟

برای اینکه اگر به کار نظامی اعتراف می کردی، اتوماتیک وار حکم اعدام تو صادر می شد. در آنموقع ادعا می کردند که خمینی اعلام کرده که هر کسی که در کار نظامی شرکت نکرده است حتی الامکان حکم اعدام در مورد او اجرا نشود. البته اینها فقط تبلیغات رئیس دادگاه بود. من هم می دانستم اگر بگویم آره، می کشند. می دانستم که هر وقت خودشان بفهمند که کار نظامی کرده ای، حکم ات اعدام است ولی اگر خودمان می گفتیم معطلمان نمی کردند.

بعد از سی و هفت جلسه بازپرسی مرا در تاریخ ۱۰ اسفند ۶۰ بردند دادگاه. ساعت حدود ۱۲ بود. در زندان مرا بردند طبقه بالا توی یک اتاق. دیدم آقای مظاهری نشسته با یک منشی دادگاه و یکی از پاسداران زندان هم آنجا بود. مظاهری گفت دو دقیقه وقت داری از خودت دفاع کنی. گفتم ظرف دو دقیقه چه دفاعی بکنم، توی دو دقیقه دفاعی ندارم. گفت گروهکت را هنوز قبول داری؟ گفتم نه.

من نه گروه ها را قبول دارم و نه سیاسی ام. گفتم اگه بخوام برم دنبال زندگی باید چه کار کنم؟ گفت وصیتت را نوشتی؟ جواب دادم من که از مال دنیا چیزی ندارم. یک دوچرخه دارم هر کارش می خواهید بکنید. گفت برو! تا من آدمم در اتاق را باز کنم بیایم بیرون، گفت که می خواستم رحمت کنم ولی زبان داری! من فقط به او نگاه کردم و بیرون آمدم.

تمام آن شب را منتظر بودم. یعنی از ۶ و ۷ عصر انتظار میکشیدم. آن شب خبری نشد. فردا هم همینطور. پس فردا و بالاخره چهار روز تمام همینطور در انتظار گذشت. روز چهارم ساعت ۳ بعد از ظهر بود که یک پاسدار مرا صدا زد و گفت حکم ابد گرفته ای. یک حکم داد به دستم و گفت اینجا را امضاء کن. آنموقع رسم بود حکم را امضاء نمی کردیم. دلیلمان هم در بین بچه ها این بود که ما حکمی را که برایمان صادر کرده اند تأیید نمی کنیم. گفتم من امضاء نمی کنم. گفت چرا؟ گفتم اگر امضاء کنم وجدانم راحت نیست. گفت فرقی نمی کند. گفتم اگر فرقی نمی کند پس امضاء نمی کنم. گفت برات بد میشه. گفتم برای من حکم ابد صادرشده، از این بدتر که نمی شه. ابد توی مخیله ام نمی گنجید. بعد از این گفتگو رفتم سرجای خودم، یک چایی ریختم. یادش بخیر یکی از زندانیان پرسید چی شد؟ گفتم هیچی حکم ابد گرفتم. گفت ابد؟ برای چی؟ گفتم تازه با یک درجه تخفیف! وقتی که صبح بلند شدم بخاطر فشار وحشتناکی که در زندان بود برغم اینکه به من گفته بودند حکم ابد است، مثل این بود که از اعدام رها شده بودم. چون اوج اعدام ها را بچشم خود دیده بودم. و اصلاً آن لحظه احساس اینکه حکم ابد است را نمی کردم. تا اینکه اعدامها مدتی ادامه پیدا کرد. و بعد از عید ۶۱ متوقف شد. آخرین اعدام دسته جمعی در اصفهان خرداد ۶۱ بود که مزدوران ۱۸ نفر را اعدام کردند. بعد از آن اعدامها تک تک بود. بطور مثال تشکیلاتهایی مثل تشکیلات سهند، اقلیت و یا تشکیلات اتحادیه کمونیستها که بعداً دستگیر شدند، به مرور زمان چند نفر از

اعضای بالایشان را حدود ۵ تا ۶ تا را اعدام کردند. اعدامها در دسته های ۳ تایی و یا ۲ تا ۲ تا و یا تکی انجام می شد. در این فاصله تعداد زندانیان سیاسی در اصفهان چقدر بود؟ منظورم اواسط سال ۶۱ است؟

در شهریور ۶۱ بندی درست کردند با سم بند ۳ (مغضوبین) که من هم آنجا بودم. در آن موقع در اصفهان سه تا بند وجود داشت که بندهای انقلاب بودند. بقیه بندها، بند عادی بود. در بند ۱، ۴۰۰ نفر و در بند ۲، ۶۴۰ نفر زندانی وجود داشت. تعداد ما هم در بند ۳ یعنی بند مغضوبین ۱۷۰ تا بود. یعنی مجموعاً حدود ۱۲۰۰ تا در آنجا بودند. تعداد زندانیان کمیته صحرایی یا باغ کاشفی همیشه متغیر بود. در آنجا که زندانی ها را نگه می داشتند دو سری اتاق بود. یکسری اتاقهای انفرادی بودند که آنموقع در اصفهان معمولاً توی انفرادی ها ۲-۳ زندانی را می انداختند. یک اتاق جمعی بزرگ هم داشت که همیشه ۵۰ تا ۶۰ نفر تویش بودند. و ۱۰-۱۱ تا هم اتاق ۵ و ۶ نفره وجود داشت.

در کمیته صحرایی همیشه جمعیت چیزی بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر در تغییر بود. هیچوقت توی کمیته صحرایی از ۱۰۰ تا کمتر زندانی نداشتیم. در زندان باصطلاح خیابان کمال اسماعیل که مرکز سپاه بود آنزمان توی حیاطش نزدیک ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ نفر زندانی وجود داشت. یعنی یکبار که من توانستم چشمبندم را یک لحظه بالا بزنم و نگاه کنم، دور تا دور حیاط مملو از زندانی بود. در سال ۶۱ اگر کل اصفهان را حساب بکنیم چیزی حدود هزار و ۶۰۰ صد ۷۰۰ صد تا ۲ هزار نفر بودیم. اما سال ۶۲ تعداد زندانیها بالا رفت. چون تشکیلات های متفاوت چپ را دستگیر کردند. در آن سال یک سری تشکلات مبارز کارگری هم دستگیر شدند بطور مثال تشکیلات ذوب آهن که یک قسمت اش را ربط دادند به بچه های اقلیت. در سال ۶۲ در بند ۳ تعداد ما یکمترتبه در فاصله آذر تا بهمن ۶۲ به ۳۰۰ تا رسید. یعنی آنموقع واقعاً جا نبود. در تابستان ۶۱ در بند یک، ۱۹ نفر توی

یک اتاق بودیم. ۵ سری تخت سه طبقه بود که ۱۵ نفر روی آنها می خوابیدند. ۴ نفر هم روی کف زمین می خوابیدند. شب اگر کسی از تخت می آمد پائین حتماً روی سر یکی از اینها می افتاد. امکان نداشت جایی برای جای پا پیدا کرد. سال ۶۳ تا ۶۵ آمار مقداری ساکن بود. در سال ۶۵ که آمدند آمار گرفتند برای زندان جدید اصفهان، ۸۹۰ تا زندانی سیاسی بودیم.

منظورت در کل زندانها و بازداشتگاه های اصفهان است؟

نه! فقط در زندان اصفهان، نه بازداشتگاهها. فقط در زندان رسمی.

زندان رسمی همان زندان شهربانی است؟

بله! همان زندان شهربانی سابق. بعد از سال ۶۵ در زمین فوتبالی که پشت زندان بود زندانی ساختند که الان یکی از مخوفترین زندانهای ایران است. بعداً زندانیان سیاسی را از سال ۶۵ بردند آنجا. از سال ۶۵ به بعد زندان اصفهان جدا شد. در آن زمان وزارت اطلاعات تشکیل شده بود و اداره و گرداندن زندان ها کاملاً دست وزارت اطلاعات افتاده بود. جوری شد که زندان اصفهان برای اعدامها یک جای مخصوص خودش رو در پشت زندان داشت که از داخل زندان از طریق پله هایی شبیه به پله های اظطراری به محل اعدامها می رسیدند.

در ۱۶ مرداد ۱۳۶۴ جنازه مادرم را با آمبولانس به زندان آوردند. این اقدام دژخیمان برای شکستن روحیه من بود. من روی مادرم را بوسیدم و از داخل آمبولانس خارج شدم. این کار کمال قساوت رژیم در مورد شخص من بود. بعداً آنها بمدت ۳۶ روز برای مراسم شب ۷ مادرم به من مرخصی دادند.

در ۵ بهمن ۱۳۶۴ عده ای حدود ۶۵ نفر را به عنوان مغضوبین از بندهای ۱ و ۲ و ۳ جدا کرده و در بند ۵ جمع کردند. اینها را در دسته های ۸ نفری در اتاقهایی که مخصوص ملاقات و حدوداً ۲×۳ بود، جا دادند. پنجره های این اتاق به اندازه ۳۰-۴۰ سانتیمتر باز بود. در بهمن ماه که هوا خیلی سرد شده بود ما فقط ۲ پتوی نازک

سربازی داشتیم و ۸ نفر در یک اتاق بودیم. ردیف به ردیف می خوابیدیم. به این ترتیب در تمام طول باقیمانده زمستان از سرما در عذاب بودیم. در طول تابستان ۶۵ از گرما کلافه بودیم. اتاقها تهویه داشت ولی آن را روشن نمی کردند. هر هفته یکبار بمدت ۲۰ دقیقه در توالتها اجازه حمام کردن بود. به هیچ وجه شما را به دکتر نمی بردند. من که خودم مدتها مشکل چشم داشتم، بالاخره بعد از ۴ سال مرا به بیمارستان بردند، آنهم به این دلیل که دیگر واقعا نمی دیدم. بمدت ۹ ماه ما چنین شرایطی را داشتیم. در چنین وضعی یک روز تعداد زیادی از زندانیان بند شرایط سفره دستجمعی را قبول کردند. من به مدت ۹ ماه مقاومت کردم و بعد از آن، شرایط را قبول کردم. در این مدت در طول یک هفته تنها ۲۰ دقیقه هواخوری داشتم. هنگام تابستان در گرمترین موقع روز این هواخوری را به هر اتاق می دادند.

در آبان سال ۶۵ زندان جدید اصفهان را افتتاح کردند. سال ۶۵ سالی بود که اولین بار تصمیم کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی بعنوان یک راه حل یا انتخاب در رژیم مطرح شد. این طرح را ری شهری و لاجوردی دادند. منتهی سال ۶۵ شرایط اوین به حالتی رسیده بود که فوق العاده شلوغ بود و کنترل زندان برایشان خیلی مشکل بود. دسته بندیهای سیاسی که در رابطه با چگونگی کنترل زندانیان سیاسی در رژیم وجود داشت به اوج خودشان رسیده بودند. منتظری، وزارت اطلاعات و دادستانی یا دادگاه انقلاب هر کدام یک خطی برای خودشان داشتند. طرح اینکه آزاد کنید یا اعدام کنید، طرح منتظری بود. در یک مرحله طرح این بود که بیاییم اینها را از پروسه هایی رد کنیم و در جریان هر پروسه، یکسری ازشان غربال می شوند که یا اعدامی اند یا جزو آزاد شدنی ها.

از سال ۶۵ به بعد فشار اقتصادی ناشی از جنگ خیلی بالا گرفت و ما عملاً نبودن بودجه را در داخل زندان حس می کردیم. چون تمام امکانات مالی زندان را به حداقل رساندند. غذا، وسایل بهداشت،

حمامها همه به حداقل رسیده بود. در زندان جدید اصفهان، همه تشکیلات در خود بند بود ولی غذا هنوز از زندان شهربانی می آمد. اما در سال ۶۵ یکمترتبه رژیم غذایی زندان اصفهان عوض شد. ۵۰ شب ما سیب زمینی و تخم مرغ داشتیم و به هر کسی یک دانه سیب زمینی می دادند و یک دانه تخم مرغ. حالا اندازه اینها بستگی داشت به شانس آن کاسه ای که به هر سه نفر می دادند. یا یک مدت خیلی زیادی فقط آبگوشت داشتیم. آبگوشتی که گوشت نداشت. یا فقط برنج خالی به مقدار خیلی کم می دادند. یا در سال ۶۶ وقتی که کاسه مربایی را که به عنوان صبحانه می دادند تقسیم می کردیم به هر نفر تنها یک قاشق مربا می رسید. تازه از نظر غذا زندان اصفهان نسبت به سایر زندانها وضعیت بد نبود. یعنی در بقیه جاها فشار کمبود بودجه بقدری بود که اصلاً قحطی بود.

مشکل بعدی با خود سیستم گرداننده زندان بود. خرجی که اینها برای زندان گذاشته بودند، خرج کمرشکنی بود که نمی توانستند تحمل کنند. چون بیشتر این خرج برای اطلاعات و امنیت و کنترل زندان هزینه می شد. خود آمههایی که اینها در زندان اصفهان داشتند، با پاسدارها مشکل پیدا کرده بودند. دلیلش این بود که یک اکیپ از پاسدارها از سال ۶۰ در این زندان مانده بودند. این اکیپ مثل دزدان سر گردنه بگیرشده بودند. تمامی امکاناتی که برای زندانیان می آمد را اینها می دزدیدند. اگر مثلاً شیر یا غذائی در کار بود اینها بر می داشتند. بعد طوری شده بود که جلوی ما حتی خودشان سر این چیزها دعوایشان می شد. مثلاً بر سر اینکه دیشب کی سهم غذای کی را برده. عید ۶۶ یک سری پرسش نامه آوردند پرسشنامه های ۳۱ تا ۳۲ صفحه ای پر از سوالاتی راجع به تمامی مسائل زندگی. مشخص بود که به طرز سیستماتیکی دارند اطلاعات جمع می کنند.

این در چه تاریخی بود؟

عید ۶۶ بود. درست بعد از تعطیلات عید. یادم هست برای دو هفته، صبح به صبح

همه را می بردند می نشاندند توی هوای آزاد و تک تک می بردند توی اتاقهای تکی. یک نفر از وزارت اطلاعات بود که شما او را نمی دیدی. یک فرم به شما میداد که آنرا پر می کردی و فرم را از تو می گرفت. نمی پرسیدند چرا کم نوشته ای چرا زیاد نوشته ای چون به همه گفته بودند که اگر اطلاعات ندهی از همین جا میفرستیمت که بروی اوین. اطلاعاتی که می پرسیدند اصلاً اطلاعات تشکیلاتی نبود فقط اطلاعات شخصی بود نظیر اینکه چند تا برادر و خواهر داری؟ خواهر برادرها ت کجان؟ کسی خارج از کشور داری؟ خانواده ات کی اند؟ چه کاره اند؟ کسی توی خانواده تان سیاسی است؟ کدامشان زندان اند یا قبلاً زندان بوده اند؟ اتهامشان چیه؟ با اونا ارتباط داری؟ با کدام تشکیلاتی؟ ۱۹ تا سؤالش راجع به تشکیلات بود. معتقد به چه خط سیاسی ای بودی؟ مسلمان هستی؟ نیستی؟ نماز می خوانی یا نه؟ به ولایت فقیه معتقدی یا نه؟ اگر آزادت کنند، حاضری بری جنگ؟ حاضری سربازی بری؟ حاضری جبهه بری؟ چه کمکی به جبهه می توانی بکنی؟ حاضری بری بند کارگری کار کنی؟ و اینجور سؤالات. سؤالاتی که بدون اینکه مستقیماً با شما کلنجر برن، می توانستند با خواندن جواب آنها تصمیم بگیرند که شما کدام طرفی هستید؟

اردیبهشت ۶۷ یک گروه از تهران آمدند به زندان سیاسی. آنموقع بند مغضوبین، یعنی بند ۵ در طبقه بالای زندان جدید اصفهان بود. هیچکس با ما کار نداشت. فقط اگر می خواستند، ما را می بردند هواخوری و می آوردند، دیگر هیچ. برای ما کلاسهای ایدئولوژی هم نمی گذاشتن. هیچ امکاناتی هم نمی دادن. فقط تلویزیون داشتیم که هر وقت پاسدارها می خواستند خاموشش می کردند و با خودشون می بردند. روزنامه هم تک و توک هفته ای یک روزنامه می آوردند. اینهم از اسفند ۶۶ شروع شد. یعنی عملاً ایزوله کردن بند ما از اون موقع شروع شد. یک تیم از تهران آمد. توی بند ۵، ما اونموقع ۴۵ نفر بودیم. کل زندانیان سیاسی زندان اصفهان در اون سال یعنی

قبل از اعدامهای سال ۶۷، ۱۸۰ نفر بود که از اون ۱۸۰ تا، ۹۰ نفرشان در کشتار ۶۷ اعدام شدند.

اولین کاری که این گروه انجام داد این بود که تمام بچه های مجاهدین را از توی بند جدا کرد. یعنی آمدند توی بند، اسم تمام بچه های مجاهدین را خواندند. بچه های مجاهدین را بردند یک طرف. بعد یک فرم بهشان دادند که فقط مشخصات شان را بنویسند و امضاء کنند. اسم فامیل، تاریخ تولد و امضاء. ما هم توی زندان چشممان ترسیده بود. همین کار را توی بندهای دیگر هم که مغضوبین وجود نداشتند کرده بودند. یعنی اینجوری نبود که فقط بروند سراغ کسانی که میگفتن جزو مغضوبین اند. آن زمان بعد از اینکه مدتها خانواده من سعی کرده بودند که یک جوری به یک نحوی برای من مرخصی بگیرند، قرار بود یکی دو روز به مرخصی بروم. مرخصی من در واقع هماهنگ شده بود با اواخر تیر ۶۷. بلافاصله وقتی که من آمدم توی زندان حمله مجاهدین اتفاق افتاد. تا زمانی که مجاهدین اسلام آباد را نگرفته بودند داخل زندان وضعیت همینطور بود. ما حتی اخبار را توی زندان از تلویزیون می شنیدیم. خود پاسدارها هم آمدند گفتند مجاهدین حمله کرده اند. سه روز بعد از حمله شان همه امکانات قطع شد. تلویزیون را بردند، روزنامه را قطع کردند، رادیو را قطع کردند، ملاقاتها را قطع کردند و درست روز ۱۷ مرداد ۶۷ بود که همه را از بند ۵ جدا کردند. بچه های چپی را از بند ۵ آوردند به یک بند دیگر. باید بگم که بعد از آنکه قطعنامه قبول شد یک جو عجیب غریبی توی زندان بپا شد. در آن روز در ساعت ۲ بعد از ظهر بلندگوهای زندان اعلام کردند که در ساعت هشت شب همه باید پای تلویزیون باشند برای اینکه پیام مهمی از طرف امام هست. آنروز رادیویی که ساعت ۲ هر روز، اخبار پخش می کرد در محیط زندان کار نکرد. همه منتظر بودیم ببینیم که چه اتفاقی افتاده. همه وحشت زده بودند. اولین چیزی که به ذهن همه آمد

این بود که حتماً یک اتفاق خیلی عجیبی افتاده. اولین باری بود که می دیدیم متنی را از طرف خمینی می خواندند. خودش حرف نمی زد. متن را خواندند. درست یادم هست متن قبول قطعنامه آتش بس در جنگ را از قول خمینی خواندند.

در مرداد ۶۷ بعد از این که مجاهدین حمله کردند همه چیز در زندان عوض شد و بندها را جابجا کردند. حتی من یادم هست که افرادی را از زندان اهواز به زندان اصفهان آوردند. چون در جریان آخرین حملات عراق قبل از قبول قطعنامه اینبار عراقیها خیلی پیش آمده بودند و اینها وحشت کردند که مبادا دوباره خوزستان به تسخیر عراق در آید. زندانهای اهواز و آبادان را تخلیه کردند. بخصوص زندان اهواز را منتقل کردند به اصفهان. با شروع اعدامها و بعد از اینکه زندانیها را جدا کردند و اعدامها شروع شد، عادی هایی که غذا برای ما می آوردند به ما می گفتند که بچه ها را برده اند توی سلولهای انفرادی. بعضی موقع ها برای چند ثانیه یا چند دقیقه فرصتی پیش می آمد تا با عادی ها صحبت کنیم. آنها می گفتند که بچه ها را برده اند انفرادی. تعداد بچه های توی سلول را هم به ما می گفتند. ما فهمیدیم که برای اون ۹۰ تایی که در زندان اصفهان جدا کردند و بعداً اعدام کردند، دادگاه هایی به شکل دادگاه های صحرایی تشکیل داده بودند. یک تیمی فرستاده بودند به اصفهان که پنج نفر بودند شامل سه تا آخوند و دو تا شخصی. آن باصطلاح دادگاهها را اینها تشکیل دادند.

این ۹۰ نفر بعد از باصطلاح دادگاه اعدام شدند؟

بله! ۵ تا شرط برای بچه ها گذاشته بودند. یکی اینکه در نماز جمعه شرکت کنید و انزجارتان را اعلام کنید. برای خانواده تان نامه بنویسید و انزجارتان را اعلام کنید. تمام اطلاعاتی که از دیگر زندانیها دارید را بدهید، یعنی در واقع جاسوسی دیگران را بکنید و تبلیغ کنید که بقیه هم این کارها را انجام دهند و بالاخره آنکه در

جوخه های اعدام شرکت کنید و به گفته خودشان تیر خلاص بزنید. این پنج شرطی بود که رژیم برای بچه هایی که در زندان اصفهان جدا کرده بود، گذاشته بودند.

برای آن ۹۰ نفری که اعدام شدند؟

بله! برای آن ۹۰ نفری که اعدام شدند. بچه های مجاهدین زندان اصفهان ۱۰۵ تا ۱۰۸ نفر بودند. از کل بچه های مجاهدین ۱۵ تا شان این شرایط را قبول کردند و من خالصانه می توانم بگویم اون بچه هایی که شرایط را قبول کردند در عمل هیچکدام از این کارها نکردند. من به شخصه دو تا شان را می شناسم. بقیه شان ممکن است برخی از این شرایط را انجام دهند ولی آن دو نفری که من می شناختم و حرفشان را قبول دارم گفتند هیچکدام از این ۱۵ نفر قبول نکردند. در واقع شرایطی رو جلو گذاشتند که این شرایط را شما قبول نکنید و می دانستند قبول نمی کنیم. چون بچه هایی که اون موقع هفت سال و نیم بود که توی زندان بودند اگر قرار بود جاسوسی کنند که زندان نمی ماندند اصلاً برای کسی که مدت زیادی در زندان بود اصلاً همچون پیشنهادی قابل قبول نبود. اگر به همچنین کسی چنین پیشنهادی می دادند می گفت نه! توی زندان اصفهان همه آنها را تیرباران کردند.

آیا جنازه شهدا را به خانواده آنها دادند؟

نه به تمام خانواده ها. به برخی از آنها داده بودند. خانواده هایی که بچه هایشان را اعدام کردند و من بعداً باهاشان تماس گرفتم، گفتند که بعضی از جنازه ها را داده بودند. بعضی ها را توی قبرستان جدیدی که بیرون اصفهان درست کرده بودند خاک کرده بودند. قبرستان قدیمی دیگر تعطیل شده بود. جای یک سری جنازه را هم اصلاً اعلام نکردند. در مورد اون بچه هایی هم که جنازه شان را پس دادند خانواده هایشان حق تشییع جنازه نداشتند. فقط خودشان عزیزانشان را خاک کردند. هیچ مراسمی هم نداشتند. توی اصفهان جائی هست که به آن باغ رضوان می گویند. در باغ رضوان یک

سنگهای خیلی کوچکی به اندازه سنگهای موزائیک هست که در ته باغ است. اون قسمت، مخصوص بچه هایی ست که اعدام کردند و فقط اسمشان و تاریخ تولدشان را زدند. در قبر آنها اصلاً چیز دیگری نیست حتی تاریخ فوت. من بعد از اینکه از زندان آزاد شدم، شبانه یکبار رفتم آنجا و قبر یکی از دوستانم با اسم حسین آسیابان را در آنجا پیدا کردم. فقط اسمش و تاریخ تولدش را نوشته بودند.

در زندان اصفهان شرایط وحشتناکی بوجود آمده بود. یعنی اون بچه هایی هم که اینها زیر ضرب نبرده بودند، دائماً در ترس از اعدام بودند. هیچوقت یادم نمیره،

اواسط شهریورسال ۶۷ بود که من توی بند غذا تقسیم می کردم. یک روز صبح درست نصف اون جیره غذایی ای رو که باید میدادند، بما دادند. جیره آن روز مربا بود و معمولاً هر کس سهمش یک قاشق مربا بود. کاسه های روحی معمولی رو برای غذا می بردم و دو تا کاسه برای همه بند می گرفتم. اون روز یک کاسه دادند. من اعتراض کردم و گفتم من باید اینرا بین همه بچه ها تقسیم کنم چطور اینرا تقسیم کنم؟ نزدیک چهل تا پاسدار ریختند توی بند و همه را بردند به محوطه هواخوری و چشم بسته نشانند. ما خبر نداشتیم که توی زندان اوین اعتصاب غذا بوده. چون نمی گذاشتند ما

هیچگونه خبری بشنویم. گویا اون موقع توی اوین اعتصاب غذا شده بود و بچه ها اعلام کرده بودند که ما اعتصاب غذا کرده ایم. آنروز ۹۰ تای ما را حدود ۲۳ ساعت چشم بسته توی حیاط نگه داشتند. یعنی از حدود ۸ صبح که اعلام کردیم غذا کم است تا ۷ صبح فردا ما را به همین حالت نگهداشتند. بعد از همه مان یکی یکی بازجویی کردند. یه پاسداری داشتیم به اسم بوذری. بهش می گفتیم سرگرد سعد حداد. این اسم مستعار او در میان ما بود. برای اینکه او مثل کماندوها لباس می پوشید و بعد جلد کلت اش را هم همیشه می بست. چون هیچکدام حق نداشتند با اسلحه داخل بند شوند و بنابر این

هیچکس هم جلد کلت نمی بست. ولی این مزدور رو حساب جیمز باند بازی و باصطلاح کماندوگری جلد کلت می بست، کلاه هم می گذاشت و همیشه این حالت را داشت که میخواد به یکی حمله کنه. در شهریور ماه ۶۷ بوذری در شبهایی که کشیک داشت، بعضی از زندانیان رو در نیمه های شب بیدار می کرد و به آنها می گفت که وسائشان را جمع کنند. سپس آنها را به محلی که اعدامها در آنجا انجام می شد می برد و تا صبح آنها را در آنجا نگه می داشت.

(ادامه دارد)

هژمونی ایالات متحده

آلت وستمر

(بقیه از صفحه ۱۲)

سوداگر آمریکایی در بازارهای جهانی

* در سال ۱۹۹۸، سه فقره شکست و ناکامی در سازمان تجارت جهانی، آمریکا را به لرزه درآورد. در ماه ژانویه این سال، هیئتی از سوی سازمان تجارت جهانی علیه این ادعای آمریکا که حمایت دولت ژاپن از کمپانی "فوجی فیلم" در رقابت با کمپانی "کوداک" نوعی مانع تجاری محسوب می شود را مردود شناخت. در ماه مه، هیئت دیگری از سوی همین سازمان مقرر ساخت که آمریکا اجازه ندارد مانع از واردات آن دسته از میگو هایی گردد که با تورهایی صید می شوند که باعث کشتن لاک پشت های دریایی می شوند. بعداً در ماه جون همان سال، یک هیئت استینافی سازمان تجارت جهانی به اتحادیه اروپا اجازه داد تا جهت حمایت از صنایع کامپیوتری در مقابل عوارض بازرگانی، از این پس کامپیوتر و قطعات مربوط به آن را جزء لوازم و ادوات مخابراتی طبقه بندی نماید.

* در ماه جولای ۱۹۹۹، هیئتی از سوی سازمان تجارت جهانی علیه قانون "موسسه فروش های خارجی" آمریکا، که از سال ۱۹۷۱ به اجرا گذارده شده است، رای داد و اعلام نمود که این قانون یک نوع سوبسید صادراتی غیرقانونی را تشکیل می دهد و می بایست ملغی گردد. این رای هیئت مزبور، بزرگ ترین شکست تجاری تاریخ آمریکا را رقم زد. تحت قانون "موسسه فروش های خارجی"، قریب به ۶ هزار کمپانی آمریکایی

بلافاصله طرح های خود در رابطه انعقاد تجارت آزاد با مصر را از دم مسدود نمود.

* در سال ۱۹۷۰ در رویارویی با کمپانی بوئینگ، یک کنسرتیوم چهارملیتی ی اروپایی تشکیل شد. صنایع هواپیمایی اترباس با پشتوانه سوبسید و وام دولتی پی ریزی شد. کمپانی مزبور در سال ۲۰۰۱ از حیث تعداد سفارشات دریافتی جهت ساخت هواپیمای تجاری به مقام همپایی با کمپانی بوئینگ دست یافت و هم اکنون در مقام رهبری جهانی تولید هواپیمای تجاری قرار دارد. یکی دیگر از انحصارات آمریکایی که اکنون مورد چالش قرار گرفته است سیستم جهت یاب ماهواره ای این کشور موسوم به "سیستم ردیابی جهانی" می باشد. در سال ۲۰۰۱ اتحادیه اروپا خیر راه اندازی سیستم جهت یاب ماهواره ای خود، یعنی گالیله، را اعلان نمود. در سال ۲۰۰۱ اتحادیه اروپا خیر راه اندازی سیستم جهت یاب ماهواره ای خود، یعنی گالیله، را اعلان نمود. آمریکا در این رابطه نیز تلاش نموده است تا پروژه مزبور را متوقف سازد. در ماه مارس ۲۰۰۲ اتحادیه اروپا اعلام کرد که پروژه ۳ میلیارد و ۶۰۰ میلیونی پوندی گالیله را دنبال خواهد کرد و عنوان نمود که این پروژه تا سال ۲۰۰۸ تکمیل و قابل بهره برداری خواهد بود. مناقشات میان اروپا و آمریکا حول کمپانی هواپیماسازی اترباس و تأسیسات ماهواره ای گالیله به عرصه ی دیگری از رقابت های میان طرفین یعنی به رقابت در زمینه ادغام و تصرف مالی موسسات اقتصادی، کشیده شده است. اتحادیه اروپا در حال بررسی ادغام هایی است که می تواند موقعیت برتری را برای این اتحادیه در بازارهای اروپا به وجود آورد. در سال ۲۰۰۰ "کمپسیون رقابتی ی اتحادیه اروپا" دو فقره از معاملات آمریکا (ادغام موسسات WorldCom و Sprint، و بلعش موسسه Honeywell از سوی کمپانی جنرال الکتریک) و نیز ادغام کارخانجات

هم اکنون با استقرار موسسات تابع خود در نواحی ساحلی جهت فروش محصولات صادراتی در مناطق بدون مالیات نظیر باهاما و باربادوس، چیزی معادل ۳۰ درصد درآمد صادراتی آمریکا را از معرض شمول مالیات در این کشور مصون می نمایند. ارزش سالانه معافیت مالیاتی کل کمپانی های موجود در آمریکا در سال ۲۰۰۲ به مرز ۵ میلیارد دلار رسید. دولت جرج بوش در ماه مارس سال ۲۰۰۲ در یک فقره دیگر از موارد نقض یک جانبه آیین نامه های تجاری، عوارض بازرگانی ای معادل ۳۰ درصد بر روی اغلب انواع فولاد وارداتی از اروپا، آسیا و آمریکای جنوبی، وضع نمود. در ماه جولای سال ۲۰۰۳، سازمان تجارت جهانی به غیرقانونی بودن عوارض بازرگانی بر روی فولاد، رای داد و به این ترتیب شکست دیگری برای آمریکا در سازمان تجارت جهانی به بار آورد.

* البته از سوی دیگر، آمریکا نیز دور تازه ای از حملات خود در عرصه کشاورزی را از سر می گرفت. دولت جرج بوش لایحه ی سوبسیده سازی زراعی ی مهمی را تصویب نمود که میزان مصرف پول را ۸۰ درصد افزایش داد. این طرح بر حسب تخمین، طی یک دوره ۱۰ ساله، مبلغی معادل ۱۹۰ میلیارد دلار برای دولت هزینه برخواهد داشت.

در ماه مه سال ۲۰۰۳، آمریکا به اتفاق کانادا و آرژانتین علیه مهلت نامه ۵ ساله ی اتحادیه اروپا در خصوص مواد غذایی ای که به شیوه اصلاح ژنتیکی تولید شده است، به سازمان تجارت جهانی شکایت کرد. وجود کشور درحال توسعه ای نظیر مصر در هیئت مربوطه در سازمان تجارت جهانی برای آمریکا حائز اهمیت بشمار می رفت. اما دولت مصر، تحت تأثیر فشارهای به عمل آمده از سوی همپای تجاری عمده خویش یعنی اروپا، از این هیئت کناره گیری نمود و در نتیجه دولت آمریکا نیز خشمگینانه و

یک از ۶ کشور آنگولا، کامرون، گینه، شیلی، مکزیک و پاکستان را مجبور سازد تا به سود او رأی دهند. ترکیه نیز حق استفاده از خاک این کشور به عنوان صحنه عملیات نظامی را به آمریکا نداد. و پس از جنگ نیز واضح بود که آمریکا هیچ وسیله موثری برای تلافی و انتقام جویی علیه ترکیه - یا فرانسه و آلمان - در دست نداشت.

دو سال "جنگ علیه تروریسم" به مشروعیت آمریکا در سرتاسر دنیا آسیب وارد ساخته و همین امر عملاً به ایندولوزی و فرهنگ امپریالیسم آمریکا لطمه زده است. در نظرسنجی ای که از سوی BBC در ۱۱ کشور و منجمه در آمریکا و تنها یک کشور از میان ممالک عربی (اردن) به عمل آمد، دو سوم افراد، آمریکا را همچون ابرقدرت گستاخی دیدند که وجودش برای صلح جهانی خطری به مراتب بزرگ تر از کره شمالی و ایران (دو عضو بازمانده "محور اشرار") بشمار می رود، و تنها ۲۵ درصد از آنان - به استثنای آمریکایی ها - عنوان کردند که قدرت نظامی آمریکا موجب برقراری امنیت در دنیا است.

* در دنیای پس از جنگ سرد، رقابت های بینا سرمایه داری (intercapitalist) جهانی، دیگر مثل سابق به واسطه تن در دادن به مسائل امنیتی دوران جنگ سرد، مهار نمی گردد. تقریباً هر نوع فشار امپریالیستی از سوی آمریکا جبرا بازارهای باز، ثبات سیاسی و نهادهای بین المللی پذیرفته شده ای که سرمایه جهانی وابسته بدانهاست را به خطر می اندازد.

* هم اکنون آمریکا با یک رقیب نیرومند، یعنی اتحادیه اروپا که چه از نظر تولیدی و چه از زاویه تجاری با او برابری می کند، مواجه می باشد. کشورهای آسیایی نیز پا به پای هند به عنوان یک مرکز توسعه یابنده و غنی تولیدی، نرم افزار و خدمات کامپیوتری، مشغول سر و سامان دادن به یک حوزه اقتصادی منطقه ای در پیرامون ژاپن و چین می باشند. از همپاشی مذاکرات سازمان تجارت جهانی در کنکون مکزیک در ماه سپتامبر سال ۲۰۰۳ نیز نشانه ای از واکنش شدید سایرین علیه آمریکا در دوران پس از جنگ عراق بود. آمریکا بر خلاف سابق دیگر نمی تواند جهان چندقطبی کنونی را با عملکردهای تکروانه، با قدرت نظامی و یا غیره تحت کنترل قرار دهد. این قبیل عملکردها و سیاست های آمریکا حاصلی جز تباهی و شکست در بر نخواهد داشت.

مبارزه بر علیه نوامپریالیسم آمریکا یعنی امید بخشیدن به قربانیان آن، و یعنی امید بخشیدن به نیروهای مترقی و پیشروی که هم اکنون چه در کشورهای در حال توسعه و چه در ممالک پیشرفته به جوش و خروش درآمده اند. ■

به ریشه مازاد بودجه دولت فدرال بین سال های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۱ زده و در عوض ۳۴۷ میلیارد دلار برای سال ۲۰۰۴ و بیش از ۴۵۰ میلیارد دلار برای سال های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ کسری مالی به بار آورده است. کسری بودجه سرسام آور آمریکا موجب کاهش پس انداز ملی این کشور و تعمیق کسری مالی آن در عرصه بین المللی گردیده و وابستگی این کشور را به سرمایه خارجی جهت تأمین منابع مالی برای سرمایه گذاری و مصرف داخلی، گسترش می بخشد. هم اکنون فرمانداری های ایالات مختلف آمریکا تا سال آتی با کسری مالی ای مجموعاً معادل ۶۰ تا ۸۵ میلیارد دلار، یعنی مبلغی معادل ۱۳ تا ۱۸ درصد مخارج دول ایالتی، روبرو می باشند. در سطوح مختلف دولتی، سیاست های ناموزون و حتی ضد و نقیضی اتخاذ می گردد که عملکرد سیستم اقتصادی را به مثابه یک کل فلج می سازند. الیگارشسی دست راستی تندرو حاکم بر آمریکا، به قول Financial Times، یعنی به قول یکی از سخنگویان سرمایه جهانی، به "جنون" منتهی می گردد.

علاج نظامی

برای عقب افتادگی اقتصادی

* آیا برتری نظامی آمریکا می تواند جهت بازسازی هژمونی اقتصادی این کشور مورد استفاده قرار گیرد؟

حضور نظامی دولت آمریکا کماکان منافع اقتصادی این کشور را به طور قابل توجه ای در عربستان سعودی و دیگر توابع نفتی آمریکا حفاظت کرده و همین الان این امکان را به آمریکا می دهد تا نواحی نفت خیز عراق را تحت کنترل قرار دهد. اما دامنه و دوام این کنترل، و این که آیا این امر قدرت نفوذ آمریکا در زمینه عرضه و قیمت گذاری نفت در بازارهای جهانی را افزایش خواهد داد یا خیر، موضوعی غامض و مساله برانگیز باقی می ماند. طبق یکی از اسناد بخش "برنامه ریزی دفاعی پنتاگون" در سال ۱۹۹۲، "حفظ و ابقاء ناتو به مثابه ابزار عمده دفاعی و امنیتی غرب و نیز هم چون مجرای برای اعمال نفوذ و مشارکت در امور امنیتی اروپا، از اهمیتی اساسی برخوردار می باشد [و] ما باید درصدد باشیم تا از قرار مدارها و تنظیمات امنیتی ی یک جانبه منحصراً اروپایی، جلوگیری نماییم ... [ما] باید مکانیسم هایی را که رقبای بالقوه را حتی از فکر دست یابی به نقش وسیع تر منطقه ای با جهانی بازمی دارند، حفظ کنیم."

* در جریان جنگ دوم آمریکا علیه عراق در مارس ۲۰۰۳، آمریکا حتی علیرغم فشارهای شدید دیپلماتیک و رشوه های آشکار نتوانست هیچ

کامیون سازی سوئد (Scandia و Volvo) را مسدود ساخت. و نهایتاً اینکه، تحریم های اقتصادی آمریکا علیه دیگر کشورهای جهان، که تا سال ۱۹۷۰ به خوبی اعمال می شد، در دهه ۱۹۸۰ زیر ضرب قرار گرفت تا جایی که در دهه ۸۰ اعمال این گونه سیاست ها از سوی آمریکا تنها ۱۰ درصد اوقات با موفقیت روبرو بود.

* افت و سقوط بلندمدت قدرت اقتصادی آمریکا نسبت به سایرین برای چند صباحی به واسطه توسعه اقتصادی سریع اواخر دهه ۱۹۹۰، از معرض دید پنهان ماند. اما هنگامی که اقتصاد این کشور در ماه مارس ۲۰۰۱، در بحبوحه از همپاشی خانمان برانداز رشد بادکنکی بازار بورس، در رکود اقتصادی غرق شد واقعیت امر برملا گردید.

"اقتصاد نوین" دهه ۱۹۹۰ :

هر فرازی را فرودی آیدش

* هم اکنون چین، با جلب سرمایه گذاری های خارجی جدید در بخش اعظم آسیا به درون مرزهای خود، صدور محصولات تولیدی ارزان قیمت، وارد کردن محصولات تکنولوژی پیشرفته از سنگاپور و ژاپن، اعمال تلاش های دیپلماتیک جهت ایجاد یک منطقه تجاری آزاد در آسیای شرقی، و با قرار گرفتن در رده نخست رشدیابنده ترین منطقه تجاری جهان، "بیش از ۵۰ سال استیلای [اقتصادی] آمریکا در آسیا را تضعیف می نماید". اروپا، آمریکا را در حیاط خلوت خودش، یعنی در آمریکای لاتین، به چالش می گیرد. از ۲۵ عدد از بزرگ ترین کمپانی های خارجی در آمریکای لاتین در سال ۲۰۰۰، ۱۴ کمپانی اروپایی و ۱۱ کمپانی آمریکایی می باشند. ۲ عدد از بزرگ ترین اقتصادهای آمریکای جنوبی، یعنی برزیل و آرژانتین، همراه با پاراگوئه و اروگوئه در سال ۱۹۹۱ بلوک تجاری خود، موسوم به Mercosur (Mercado Comun del Sur) که هم اکنون پس از "اتحادیه اروپا" و "نفتا" (معاهده تجارت آزاد آمریکای شمالی) سومین گروه تجاری بزرگ جهان به شمار می رود را تشکیل دادند. در عرصه تکنولوژی پیشرفته، لابراتوارهای ژاپنی کامپیوتری را ساخته اند که توانایی ی بازپردازی آن با مجموع کل قابلیت بازپردازی ۲۰ عدد از سریع ترین کامپیوترهای آمریکایی روی هم رفته، برابر است. آمریکا از نظر میزان سرانه استفاده از اینترنت، در رده دهم قرار دارد.

* مشکلات دامنه دار اقتصادی آمریکا از زیر ضرب قرار گرفتن دولت فدرال ناشی می شود. از سال ۲۰۰۱ به این سو، اعمال ۳ فقره معافیت مالیاتی به سود بخش ثروتمند جامعه، تیشه



مارکسیسم به زبان مارکس

(واژه نامه) (۸)

تهیه و تنظیم از: ا. بهرنک

کاراگری ویژه، می بخشند. درک ماتریالیستی تاریخ نشان می دهد که به همان اندازه که انسان ها شرایط را می سازند، شرایط نیز انسان ها را می سازد.^۱

"... این شرایط؛ [یعنی شرایط زندگی انسان ها] یعنی شرایطی که نسل های مختلف با آن روبرو می شوند، همچنین معین می سازند که آیا تکان های انقلابی ای که متناوبا در طول تاریخ تکرار می شوند قدرت کافی خواهند داشت تا بنیان های نظم موجود را براندازند یا خیر. و چنانچه همه ی عناصر مادی یک انقلاب تمام عیار (یعنی از یک سو نیروهای مولده ی موجود و از سوی دیگر شکل گیری توده ای انقلابی که نه تنها برعلیه برخی از شرایط موجود در جامعه بلکه برعلیه خود شیوه "تولید زندگی" ی تاکنونی در اجتماع ... انقلاب کند) فراهم نباشند، آنگاه، تا جایی که به تکامل عملی ی جامعه مربوط می شود - درست همان طور که تاریخ [مبارزه برای] کمونیزم نیز اثبات می کند - این که ایده ی این انقلاب قبلا صد بار هم مطرح شده باشد امری علی السویه و مطلبی کاملا ذهنی خواهد بود."

"کل برداشت تاکنونی از تاریخ، این پایه و بنیان مادی و واقعی ی تاریخ را یا کاملا نادیده گرفته و یا تنها چون امری اتفاقی که ربط چندانی با تاریخ ندارد، در نظر گرفته است. به همین خاطر نیز تاریخ [تاکنونی] می بایست همواره بر مبنای معیاری بی قاعده و عاری از اصول نوشته می شد؛ [یعنی معیاری که مطابق آن] تولید واقعی ی زندگی همچون مقوله ای مربوط به ماقبل تاریخ، و در همان حال، مقولات واقعا تاریخی همچون اموری جدا از زندگی روزمره [انسان ها] و حتی گاه همچون مسایلی خارق الطبیعه، به نظر می رسند. با این نحوه ی نگرش، رابطه ی انسان با طبیعت از [قلمرو] تاریخ حذف گردیده و به این ترتیب تناقض بین طبیعت و تاریخ به وجود می آید. به همین دلیل نیز، حامیان این طرز تفکر، در [پهنه ی] تاریخ قادر به مشاهده چیز دیگری جز عملکردهای سیاسی شاهزادگان و دول و منازعات مذهبی و جدال های تئوریک، نگردیده اند.... برای مثال، [تحت تأثیر یک چنین نگرشی] چنانچه عصری از تاریخ، خود را همچون محصول و مولود انگیزه های "سیاسی" یا "مذهبی" ی صرف تصور کند، علیرغم این [واقعیت] که "مذهب" و "سیاست" صرفا اشکال ظاهری انگیزه های واقعی ی این عصر هستند، مع الوصف تاریخ دان [ایده نالیست] تصور [نادرست] فوق را می پذیرد. به این ترتیب: "ایده" و "برداشت" [ذهنی ی] مردم نسبت به عملکرد واقعی خویش، به یگانه عامل تعیین کننده و نیروی محرکه ای که عملکرد آنان را کنترل و معین می سازد، مبدل می گردد." (هر سه پاراگراف از ایده تئوریتی آلمانی)

درک ماتریالیستی تاریخ (Materialist Conception of History): "تاریخ به دیرینشناسی شباهت دارد. حتی بهترین دانشمندان نیز، تحت تأثیر برخی پیش داوری های معین، متوجه واقعیاتی که در برابر چشم شان قرار دارند، نمی شوند. [اما] بعدا، در کمال تعجب در هر گوشه و در هر کنار آثار و نشانه هایی از آن چه که ناتوان از درک و فهم آن بودند، کشف می کنند." (نامه به انگلس، ۲۵ مارس ۱۸۶۸)

"کل تاریخ، زمینه و پیش درآمدی است برای آن که "انسان" به محمول و ظرفی برای آگاهی حسی، و نیازهای "انسان به مثابه انسان" به نیازهایی ملموس و طبیعی، مبدل گردند. تاریخ، خود بخشی واقعی از تاریخ طبیعی طبیعت، بخشی واقعی از تاریخ [روند] تکامل طبیعت به انسان، می باشد. علوم طبیعی به مرور زمان علوم انسانی را دربرخواهند گرفت درست به همان سیاق که علوم انسانی روزی علوم طبیعی را تحت شمول قرار خواهند داد؛ و [به این ترتیب نهایتا] یک علم واحد به وجود خواهد آمد." (دست نوشته های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴)

"... برخلاف نگرش ایده نالیستی، درک [ماتریالیستی ی] تاریخ مجبور نیست در هر دوره ای دنبال یک عصر بگردد بلکه برعکس همواره بر زمینه و در محیط واقعی ی تاریخ ثابت و مستقر می ماند؛ [به عبارت دیگر درک ماتریالیستی تاریخ] پراتیک [اجتماعی بشر] را از [دل] ایده ها توضیح نمی دهد بلکه شکل گیری عقاید و ایده ها را از [بطن] پراتیک مادی [بشر] توضیح می دهد. بر همین مبنا، درک ماتریالیستی تاریخ به این جمع بندی می رسد که همه ی اشکال و فراورده های آگاهی، از راه نقد نظری، از راه حل شدن در "خودآگاهی" یا تبدیل شدن به "ارواح"، به "اشباح"، به "خیالات" و غیره، قابل حل نمی باشند بلکه می بایست از طریق براندازی و نابودی عملی ی روابط اجتماعی ی موجود [یعنی روابط اجتماعی ای] که موجب این گونه اباطیل ایده نالیستی است حل و فصل گردند؛ [و یعنی این که] این نه انتقاد بلکه انقلاب است که عامل محرکه تاریخ، عامل محرکه مذهب و فلسفه و عامل محرکه هر شکل دیگری از تئوری است. [درک ماتریالیستی تاریخ] نشان می دهد که تاریخ با حل شدن در "خودآگاهی" به مثابه روح مطلق"، به پایان نمی رسد بلکه در بطن تاریخ، در هر مرحله ای محصولی مادی؛ یعنی مجموعه ای از نیروهای مولده، مجموعه ای که ماحصل تاریخی رابطه ی افراد با طبیعت و با یکدیگر می باشد، یافت می شود که هر نسل آن را از نسل قبلی ی خویش به ارث می برد؛ انبوهی از نیروهای تولیدی، شرایط و سرمایه ی مادی که هرچند از سویی توسط نسل نوین متحول می گردند ولی از سوی دیگر [همین نیروها، شرایط و سرمایه های مادی به نوبه ی خود] شرایط وجودی و هستی آن نسل را تعیین می سازند و به آن نسل، حد معینی از تکامل و

"از نقطه نظر سرمایه و مناسبات سرمایه داری] تفاوت میان کار مولد و کار غیرمولد به هیچ وجه ربطی نه به نوع تخصص و نه به ارزش مصرف [و عبارتی فوائد] کار ... دارد. یک جا کار با سرمایه مبادله می شود [کار مولد] و جای دیگر کار با دارایی مبادله می گردد [کار غیرمولد]. در یکی، کار به سرمایه تبدیل می شود و برای سرمایه دار سود حاصل می کند و در دیگری، کار، نوعی هزینه به حساب می آید و بخشی از دارایی، صرف آن می شود. برای مثال، کارگری که توسط یک پیمانوساز به خدمت گرفته شده است کارگری مولد محسوب می گردد چرا که نیروی کار او نه فقط مابه ازای دستمزد اش را برای کارفرما جبران می سازد بلکه علاوه بر آن، در خود محصول؛ یعنی در پیاپی ساخته شده، یعنی در کالایی که پیمانوساز خواهد فروخت، ارزش اضافه ای به مراتب بیش از میزان ارزش دستمزد اش وجود دارد. حال برعکس فرض کنید که من خودم بروم و همه مواد و مصالح مورد نیاز جهت ساختن یک پیانو ... را بخرم و به جای خریدن پیانو از پیمانوساز، آن را در خانه خودم بسازم. در این حالت، کارگری که این پیانو را برای من می سازد کارگری غیرمولد محسوب می گردد چرا که در اینجا کار او [نه با سرمایه بلکه] مستقیماً با دارایی من مبادله شده است."

جنبش سیاسی (Political Movement): "... مسلم است که هدف جنبش سیاسی ی طبقه کارگر تسخیر قدرت سیاسی است و برای انجام این امر نیز طبیعتاً ضروری است که در یک مقطع مشخص تشکیلاتی پیشاپیش سازمان یافته از اعضای این طبقه به وجود آمده باشد."

"اما از سوی دیگر، هر جنبشی که در آن طبقه کارگر، به عنوان یک طبقه، برعلیه طبقات حاکمه برمی خیزد و سعی می کند تا از بیرون به آنها فشار وارد سازد، جنبشی است سیاسی. برای مثال، مبارزه کارگران یک کارخانه جهت کاهش میزان ساعات کار روزانه با متوسل شدن به اعتصاب و غیره، صرفاً یک جنبش اقتصادی است. حال آن که، مبارزه جهت تحمیل قانون هشت ساعت کار روزانه و غیره به طبقات حاکمه، جنبشی است سیاسی. به این ترتیب، از دل جنبش های اقتصادی پراکنده ی کارگران، یک جنبش سیاسی فراگیر نضج می گیرد؛ یعنی جنبشی طبقاتی با هدف دستیابی به مطالبات خویش [آنها] به شکل عام و همگانی که از نیروی اجتماعی عمومی ی جبر و ایجاب برخوردار است [یعنی نیرویی که طبقه کارگر از طریق آن خواست های خود را، به مثابه یک طبقه، در مقابل طبقه یا طبقات حاکم قرار داده و به آنان تحمیل می کند] ..."

"آنجا که طبقه کارگر از حیث سازماندهی [طبقاتی] به اندازه کافی رشد و بلوغ نیافته تا قادر شود علیه قدرت متفقه ی حاکم؛ یعنی علیه قدرت سیاسی طبقات حاکمه به مبارزه ای قاطعانه دست بزند، باید برای انجام یک چنین امری به هر قیمت که شده، از طریق تهییج دایمی و برخورد خصمانه برعلیه سیاست های طبقات حاکمه، آموزش و تعلیم داده شود. در غیر این صورت، ... آلت دست طبقات حاکمه باقی خواهد ماند." (هر سه نقل قول از نامه به فردریک بالته، ۲۳ نوامبر ۱۸۷۱)

کار مولد و غیرمولد (Productive & Unproductive Labour): "وقتی از کار مولد سخن می گوئیم، از کار اجتماعی سخن می گوئیم؛ یعنی از کاری که بر روابط کاملاً مشخصی بین خریدار و فروشنده [نیروی] کار دلالت می کند."

"کارگر مولد کسی است که کار او کالا تولید می کند و به واقع یک چنین کارگری [قادر نیست] بیش از میزان کالایی که تولید می کند [یعنی بیش از بهای کار خویش] کالا مصرف کند...." (هر دو نقل قول از *تئوری های ارزش اضافه*)

"اما از سوی دیگر، برداشت و تصویر [عام] ما از کار مولد، در اینجا مفهوم خاص و دقیق تری پیدا می کند: به این معنا که تولید سرمایه داری صرفاً به معنی تولید کالا نیست بلکه اساساً و در اصل یعنی: تولید ارزش اضافه. کارگر نه برای خود بلکه برای سرمایه دار تولید می کند. بنابر این، در اینجا تنها همین کافی نیست که کارگر صرفاً [کالا] تولید کند بلکه [در واقع] کارگر می بایست ارزش اضافه تولید نماید." (سرمایه، جلد ۱)

"تنها کوه نظری خاص یک بورژوا ... می تواند این مطلب که کار مولد از نقطه نظر سرمایه چیست را با این مطلب که عموماً کدام کار، کار مولد است یا کار مولد به طور عام چیست، قاطی کرده و اشتباه بگیرد و در نتیجه به خیال خام خود عالمانه جواب دهد که هر نوعی از کار که به هر حال چیزی تولید کند و حاصل و نتیجه ای دربر داشته باشد نتیجتاً کار مولد است." (تئوری های ارزش اضافه)

"[از نقطه نظر سرمایه] تنها آن کارگری کارگر مولد است که برای سرمایه دار ارزش اضافه تولید نموده و لذا در خدمت خودگستری سرمایه کار کند. از این رو، چنانچه بیاییم و موردی خارج از حیطه ی تولید اشیاء مادی را در نظر بگیریم، آنگاه، برای مثال، یک معلم مدرسه زمانی یک کارگر مولد محسوب می شود که علاوه بر به کار انداختن کله ی دانش آموزان خود، مثل حیوان کار کند تا جیب صاحب مدرسه را پر کند. این که صاحب مدرسه سرمایه اش را به جای راه اندازی یک کارخانه کالباس سازی صرفاً یک کارخانه آموزشی کرده است به هیچ وجه تغییری در اصل قضیه [یعنی در برقراری رابطه ی سرمایه دارانه بین صاحب مدرسه و معلم مورد بحث] به وجود نمی آورد. بنابر این، مقوله ی کارگر مولد صرفاً بر رابطه ی بین کار و اثرات مفید آن، صرفاً بر رابطه ی بین کارگر و محصول کار او دلالت نمی کند بلکه [کارگر مولد] علاوه بر اینها مبین رابطه ی تولیدی اجتماعی ی مشخصی است که طی روندی تاریخی به وجود آمده و بر [هستی ی] کارگر به عنوان ابزار مستقیم و بلاواسطه ی آفرینش ارزش اضافه مهر و نشان زده است. در نتیجه، کارگر مولد بودن نه سعادت بلکه مصیبت است." (سرمایه، جلد ۱)

"کار مولد، مطابق مفهوم آن در تولید سرمایه داری، عبارت از کار مزدی ای است که با بخش متغیر سرمایه (یعنی آن بخش از سرمایه که صرف پرداخت دستمزد می شود) مبادله می گردد و نه فقط این بخش از سرمایه (یعنی ارزش نیروی کار خویش) را بازتولید می کند بلکه علاوه بر آن برای سرمایه دار ارزش اضافه تولید می نماید. بدین ترتیب ... تنها آن نوع از کار مزدی کار مولد محسوب می گردد که سرمایه تولید کند."



حضور وسیع نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی در بم!

روز بروز بر آمار تلفات زلزله بم افزوده می شود، تا صبح روز چهارشنبه ۹ دیماه جسد بیش از ۲۸ هزار قربانی زلزله بم به خاک سپرده شد و این در حالی است که بسیاری از ویرانه ها هنوز بعلت کمبود امکانات دست نخورده باقی مانده است؛ و در ضمن هنوز هم رژیم جمهوری اسلامی خبری در مورد روستاهای اطراف بم و تلفات احتمالی در آن مناطق را منتشر نساخته است. خبرگزاری های خارجی رقم کشته شدگان را بیش از ۵۰ هزار نفر ذکر کرده اند ولی سران رژیم و از جمله خاتمی دغلكار از کشته شدن حداکثر ۴۰ هزار نفر صحبت می کنند. تازه این رقم همانطور که گفته شد شامل تلفات جانی روستاهای اطراف بم که تا کنون هیچ گونه توجهی به آن ها نشده، نمی گردد.

در شرایطی که سرمای شدید روزهای اخیر جان بسیاری از بازماندگان و بویژه کودکان و مجروحین را در معرض خطر جدی قرار داده و بنا به گزارش رادیو بی بی سی تعدادی از کودکانی که زنده از زیر آواربیرون آورده شده بودند، پس از مدتی به دلیل کمبود امکانات از سرمای شدید یخ بسته و قربانی شدند، در شرایطی که دهها هزار آواره از روستاهای اطراف بم که از زلزله آسیب دیده اند، حیران و سرگردان برای دریافت هر نوع کمکی به سوی شهرستان بم سرازیر شده اند و همچنین در شرایطی که مردم از مناطق مختلف ایران در تلاش شبانه روزی برای رساندن غذا و پوشاک به بازماندگان زلزله هستند، در چنین شرایطی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به جای قراردادن امکانات دولتی در اختیار مردم منطقه و نجات احتمالی جان کسانی که در زیر آوار مانده اند، صرفاً برای جلوگیری از گسترش و اوج گیری اعتراضات توده ای و برای سرکوب هر نوع اعتراض و مبارزه مردم خشمگین برای دست یابی به حقوق خود، سراسیمه هزاران تن از نیروهای مسلح خود را به منطقه زلزله زده گسیل داشته است و در حالیکه به ساختن اردوگاه هائی در بم برای نیروهای مزدور خود اقدام نموده از زبان باقر قالیباف، فرمانده نیروی انتظامی اعلام می کند که: " ۵۳ پاسگاه انتظامی در بم ایجاد شده و مأموران مستقر در آنها آموزشهای لازم را برای استقرار نظم در منطقه زلزله زده دیده اند". باید بدانیم که هم این اقدامات سرکوبگرانه و هم زردی های آشکار و بی سابقه ای که توسط نیروهای انتظامی در مسیر های کمک رسانی صورت می گیرد، باعث توقف و کند شدن کمک های مردم مناطق دیگر به مصیبت دیدگان زلزله شده است.

کارشناسان زلزله در سطح بین المللی، با توجه به کثرت بی سابقه تلفات انسانی در زلزله بم، رژیم حاکم بر ایران را عامل این فجایع دانسته اند. واقعیت این است که آمار بسیار بالای قربانیان زلزله در بم به دلیل وضعیت ساختمان های این شهر و عدم برخورداری کل شهر از سیستم های لازم در مقابل زلزله بوده است. امروز مردم ایران با مقایسه میزان تلفات ناشی از زلزله اخیر در بم با زلزله های پیش آمده در سایر نقاط پیشرفته جهان - از جمله زلزله اخیر در ژاپن که با قدرت ۷ ریشتر تنها ۳ کشته و مجروح بجای گذاشت- بیش از پیش به این حقیقت پی میبرند که بشریت به درجه ای از رشد در تکنولوژی دست یافته است که می تواند فجایع طبیعی نظیر زلزله را تا حدود زیادی مهار کند. آن ها در می یابند که با این حال، به دلیل حاکمیت یک سیستم ضدانسانی در جهان (سیستم سرمایه داری امپریالیستی) و حاکمیت رژیم های دیکتاتوری چون رژیم جمهوری اسلامی برای حفظ و نگهداری آن در اقصی نقاط دنیا، بسیاری از مردم جهان و از جمله مردم تحت ستم ایران از امکان دست یابی به چنان تکنولوژی محروم مانده اند. درست بر چنین اساسی است که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با مشاهده آگاهی رو به رشد مردم و هراسان از آن در شرایطی که مردم ما براهتی نگفتند زلزله کار خداست و دلیل فجایع ناشی از زلزله در بم را نه در آسمان ها بلکه در زمین جستجو کردند، هزاران تن از قوای نظامی خود را جهت سرکوب مردم به منطقه گسیل داشته است.

رود بر توده های آگاه و رزمنده!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران
۱۰ دیماه ۱۳۸۲

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 208 - 8805621

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!